

۲۷

جدي ۱۳۹۳
(جنوري ۲۰۱۵)

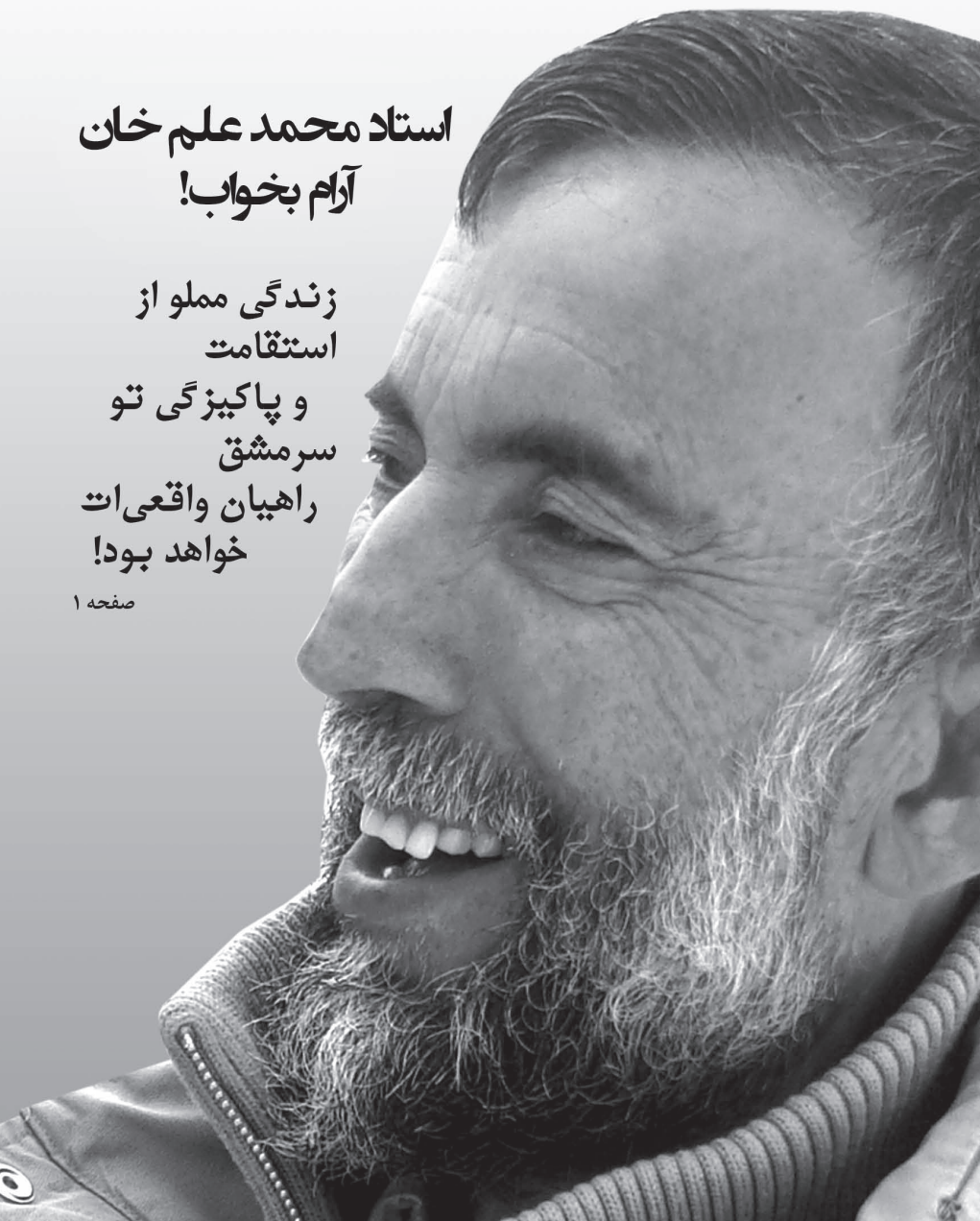
همبستگی

نشریه حزب همبستگی افغانستان

استاد محمد علم خان
آرام بخواب!

زندگی مملو از
استقامت
و پاکیزگی تو
سرمشق
راهیان واقعیات
خواهد بود!

صفحه ۱



همبستگی

صاحب امتیاز: حزب همبستگی افغانستان

مدیر مسئول: سید محمود همرمزم

شماره تماس: ۰۰۹۳-۷۷-۳۷۶۱۷۷۷

شماره جواز: ۸۷

افغانستان مستقل، آزاد، دموکراتیک و یکپارچه.
وحدت ملی بر پایه استقرار و تحکیم دموکراسی
استوار بر سکیولاریزم، تساوی حقوق زن و
مرد و تمامی ملیت‌های کشور. مبارزه بر ضد
هر نوع بنیادگرایی و مداخلات خارجی. خروج
فوری نیروهای اشغالگر امریکایی و ناتو از کشور.

در این شماره:

- ۱..... استاد محمد علم خان جاودانه گشت!
- ۸..... آیا اعلان کابینه کلید حل مشکلات مردم ماست؟
- ۱۲..... جزییات غم‌انگیزترین حادثه در تاریخ ورزش افغانستان
- ۲۲..... حق تلفی‌ها در وزارت امور خارجه افغانستان
- ۲۵..... توده‌های افغانستان و پاکستان درد و دشمن مشترک دارند
- د روسی جنایتکارانو او
- ۳۰..... د هغوی د چوپرانو د ځناورتوب بیلگې
- ۳۴..... پس پرده داستان دستکاری شده ریزه گل
- ۳۸..... فضل الرحمن اوریا، روشنفکری که به منجلا ب فرو رفت
- «جزیره د اوسون ۱۰»،
- ۴۲..... فلمی از خاطرات یک زندانی دیکتاتوری پینوشه
- نامه‌ای از «جامعه‌ی زنان آزاد شرق کوردستان»
- ۴۶..... به بخش زنان حزب همبستگی
- ۵۱..... صلح و ادبیات نوبل، جوایز آلوده و رسوا

استاد محمد علم خان جاودانه گشت!



بازهم گنجینه دیگری از دانش و آگاهی و استقامت جاودان گشت. نه تنها مردم فراه بلکه سراسر افغانستان یکی از صادق ترین، نجیب ترین و وطن دوست ترین شخصیت های شان را از دست دادند. استاد محمد علم خان، آموزگار زبده

و متعهد، رهبر مبارز و شجاع، غمخوار مردم مظلوم و یک انسان سراسر شرف و نجابت بعد از سال ها جدال با بیماری پارکینسون، به تاریخ ۲۷ قوس ۱۳۹۳ (۱۸ دسامبر ۲۰۱۴) پدرود حیات گفت. مرگ نابهنگام و دردناک استاد، نه تنها خانواده و دوستان بلکه تمامی شاگردان، همزمان و راهیان واقعی اش را در سوگ عمیقی فرو برد.

استاد محمد علم خان در زمره ی نام آوران و پیشگامان عدالت خواه و ستم ستیز وطن ما بود که عمرش را وقف مردم و کشورش نمود. استاد طی زندگی پرفروغ و پرافتخارش در برابر مظالم اجتماعی و جنایات ستمکاران رنگارنگ چون کوه استوار ماند، نه کرنش نمود و نه معامله. غرور، عزت و

غیرت توده‌های شریف خود را حفظ کرده و برعکس دشمنان رنگارنگ میهن را همیشه وامانده ساخته، به تحقیر گرفت.

استاد محمد علم در سال ۱۳۳۱ در قریه روکن ولایت فراه زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در مکتب نوبهار و لیسه زراعت گرمسیر هلمند به پایان رسانیده و در سال ۱۳۴۹ وارد فاکولته زراعت کابل گردید. سپس به مدت یک سال برای بورسیه‌ای به انگلستان رفت. او بعد از کسب علم، سال‌ها به خدمت معلمی پرداخت و با صداقت و تلاش نمونه، برای تربیت اطفال وطن جانفشانی نمود. خصال برازنده و پشتکار او باعث گردید که به زودی بین اهل معارف تثبیت و منحیت یک روشنفکر پیشرو و رسالتمند شهرت یابد.

استاد محمد علم خان بعد از کودتای شوم ثور ۱۳۵۷ و سلطه‌ی تجاوزکاران روسی و غلامان وطنی‌اش، مدت دو ماه زندانی گردید، اما در اثر تلاش‌های هواخواهانش از مرگ حتمی نجات یافته رها گردید. به مجرد رهایی از زندان برای تشکیل جبهه مقاومت برای رهایی وطن و کسب استقلال آن دست به کار شد.



استاد در حال سخنرانی در گردهمایی بزرگی در فراه که به استقبال سخنرانی تاریخی ملالی جويا در لویه جرگه قانونی اساسی در سال ۲۰۰۳ برگزار شده بود.

استاد که از بین مردم و قلب توده‌های دهقانی برخاسته بود و در وطندوستی، مردم‌دوستی، صداقت و پاکیزگی فکری، استعداد و پاک‌دامنی کم‌نظیر بود، مورد اعتماد مردم قرار گرفت و به‌عنوان یکی از پرنفوذترین رهبران مقاومت ضدروسی در فراه تثبیت گردید. او به زودی توانست کتله‌های بزرگی از شخصیت‌های ملی، قومی و روشنفکری را با همکاری هم‌زمانش گرد هم

جمع نموده و اتحاد بزرگ سورخاش فراهم را که ترکیبی از جبهات ملی و مردمی بود ایجاد نماید. این اتحاد، سنگر تسخیرناپذیر برای روس‌ها و دولت دست‌نشانده محسوب می‌شد که روزتاروز وسعت یافت.

همین اتحاد بود که بزرگ‌ترین گروپ سیار را بعد از سال‌های ۱۳۶۱ الی سقوط دولت پوشالی در منطقه سازماندهی و رهبری می‌نمود و استاد در رأس آن قرار داشت. یکی از دلایلی که گروه‌های اخوانی و در رأس اسماعیل خان موفق نشدند همراه را با فروپاشی رژیم پوشالی نجیب مثل کابل و سایر ولایات به خاک و خون یکسان سازد، نقش مهم استاد در سازماندهی و سمت‌دهی اتحاد مردمی در آن ولایت بود.

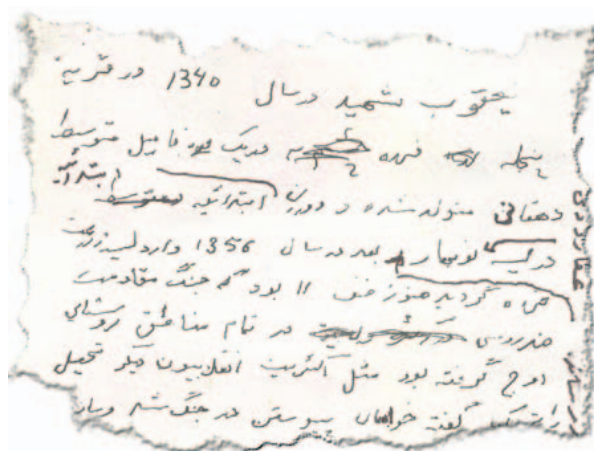
بعد از سقوط دولت نجیب، زمانی که به اصطلاح مجاهدان در منطقه مسلط شدند، شورای رهبری متشکل از تنظیم‌های بنیادگرا و فاشیست، با ترکیب حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، حزب وحدت، اتحاد اسلامی و غیره ایجاد گردیده قدرت را در منطقه غصب نمود. این گروپ‌های شریر می‌خواستند مبارزان واقعی را کنار بزنند تا در نبود این نیروهای مردمی در چور و چپاول، تجاوز و غارت دست باز داشته باشند. در این وهله باز هم استاد قد علم نموده، تسلیم نشده، ابتکار را به دست گرفت و شورای رهبری دیگری را تحت نام شورای مردمی با ترکیبی از جبهات غیربنیادگرا و قومی و افراد مستقل و پاک تشکیل داد. خود وی منحیث رییس شورا انتخاب گردید که در اثر سعی و جانفشانی شبانه روزی، پشتیبانی شهرنشینان و مبارزان واقعی فراهم را کسب نموده، شورای مردمی را قدرتمند ساخت. چیزی نمانده بود که شورای بنیادگرایان در برابر شورای مردمی استاد محمد علم سلامی بدهد.

محمد علم و همسنگران در جریان مبارزه مسلحانه با دو دشمن همانا روس‌ها و دولت مزدوررش از یکسو و تنظیم‌های جاهل اخوانی که در وحشت، کشتار و ویرانی از غلامان روس پیشی گرفتند، روبرو گشت. ولی محمد علم با درک ماهیت هر دو جناح میهنفروش و پلید با اراده‌ی قوی و تحمل زحمات و خودگذری‌های بی‌شمار و با تکیه بر مردم ستم‌کش و مظلوم مبارزه نمود. استاد به نتیجه رسیده بود هر نیرویی که نه متکی بر مردم کشور، بلکه سوار بر سرپنجه بیگانگان حاکمیت بچلاند، در آخرین تحلیل وطن را به روز سیاه و تباهی سوق خواهد داد.

جبهه‌ای تحت رهبری استاد محمد علم از نوع جبهات تنظیمی نبود که بیشتر

اوقات شان را در جنگ‌های خانمانسوز میان گروهی و ستم بر مردم گذشتاندند. او به زیردستانش آموختانده بود که باید غمخوار و یاور فقیرترین مردم باشند و در برابر آنانی که منافع مردم را زیر پا می‌کردند، شدیداً سختگیر بود. به همین دلیل جبهه او به «جبهه معلمان» شهرت یافت و از احترام خاصی در گوشه و کنار فراه برخوردار بود.

استاد در سخت‌ترین شرایط که جنگ مقاومت جریان داشت، به تربیت اولاد مجاهدانش توجه خاصی می‌نمود. او با استفاده از امکانات ناچیز مکتبی را راه‌اندازی نموده بود که کودکان و جوانان در آن تربیت می‌دیدند. برعکس مکاتب تنظیم‌ها که



استاد محمد علم خان، حتا در روزهایی که در بستر بیماری بود و دستانش به مشکل توان برداشتن قلم را داشت، از کار و تلاش دست نکشیده به نوشتن زندگی‌نامه و خاطرات هم‌زمان شهیدش پرداخت.

جوانان را فقط با افکار جاهلانه و خشونت‌بار مندرج در کتاب‌های تدوین شده سی.‌آی.‌ای به انسانهای مسخ شده بدل می‌کردند، او می‌کوشید که این کودکان منحیت آینده‌سازان کشور با علوم معاصر و اخلاق انسانی و پیشرو آشنا گردند. استاد تا آخرین روزهایی که بیماری او را از پا نیانداخته بود به کار معلمی ادامه داد و در حلقات خصوصی جوانان مستعد و علاقمند را با علوم و سیاست آشنا می‌ساخت. تلاش او برای رشد استعدادهای جوانان و دادن آگاهی به آنان اعجاب‌انگیز بود. او ساعت‌ها مطالعه کرده، برای شاگردانش مواد درسی تهیه می‌نمود و با شیوه تدریس دلنشین توضیحات ارایه کرده، هرگز خستگی نمی‌شناخت.

استاد محمد علم به مثابه یک انسان آگاه و انقلابی، نسبت به متحدان و توده‌های رنج‌دیده نهایت مهربان بود. یکی از خصوصیات برجسته استاد تواضع وی بود که توانسته بود در اعماق قلب مردم جا بگیرد و محبوب آنان

گردد. این برازندگی شخصیتی‌اش حتا رقبا و دشمنانش را به تعظیم واداشته بود. آنانی که با وی چند روزی گذشتانده‌اند، آنچنان مجذوب شخصیت و بزرگی او گشته‌اند که هرگز وی را فراموش نمی‌کنند.

یک از دوستانش ماجرای آخرین دیدارش با استاد در بستر بیماری را این چنین بیان می‌کند:

«شش ماه قبل برای آخرین مرتبه این ابرمرد را در بستر بیماری ملاقات کردم. مرا نزدیک بستر خود خواست و آهسته برایم گفت: من از این مریضی نجات ندارم، اعضای سالم بدنم را به دوستان نیازمند که مریض‌اند، تفویض نمایید. گلویم را بغض گرفت و ناخود فریاد کشیدم، چه می‌گویی؟ استاد! این بزرگ‌ترین درسی بود که این انسان فرشته‌صفت در آخرین روزهای زندگی خود برایم داد.»



استاد که همیشه به فکر خدمت به مردم بود، با سعی فراوان موفق شد کانالی برای آبیاری زمین‌های دهقانان فقیر بسازد. در این عکس استاد در مراسم افتتاح کانال در سال ۲۰۰۵ دیده می‌شود.

استاد در تمام کارهای سخت و طاقت‌فرسا همیشه پیشگام بود، هیچ‌وقت به یاد نداریم بیش از دیگران تن به ریسک نداده باشد. هم در سنگر نبرد رویاروی با دشمن و هم ضمن کارهای عملی و فکری استوار در صف مقدم قرار داشت. از دیگر ویژگی‌های استاد که او را تثبیت نموده بود، نهراسیدن از مشکلات و سختی‌ها و مرگ بود، وی در بحرانی‌ترین شرایط همراهانش را قوت قلب داده به مبارزه تشویق می‌نمود.

استاد هرچند از فراهم برخاسته بود، ولی خود را وقف مردم سراسر کشور نمود و همیشه گوشزد می کرد که اتحاد ملی مردم تمامی ملیت های وطن ما رمز پیروزی ملت علیه خاینان ملی است. برای او پشتون و تاجیک و اوزبیک و هزاره و نورستانی و بلوچ و یا شیعه و سنی و شرق و شمال و غرب و جنوب مفهومی نداشت. او تمامی رنجبران افغانستان را بیرون از مرزبندی های سمتی، قومی، زبانی و ملیتی و مذهبی برادر و برابر دانسته دوست داشت. استاد آنانی را که این تمایزات و تخصیصات را میان مردم دامن می زنند، من حیث خاینان ملی محکوم کرده مورد تنفر قرار می داد.



در جریان مبارزه برای استقلال و رهایی افغانستان، استاد بهترین همزمانش چون استاد حبیب الله گجگینی، مامور میر حمزه، احمد جان، انجنیر قدرت، ماما حکیم، بصیر جان، انجنیر شهباز، اسلام، نادر، ناصر، یعقوب و ده ها تن دیگر را از دست داد، اما او با تحمل و بردباری درد جانکاه شهادت عزیزترین دوستانش را تحمل نمود. استاد که آرزوهای بزرگ برای بهروزی و پیشرفت مردم و وطنش داشت، از اینکه یک مشت جنایت کار و خاین من حیث تیکه داران جهاد حاصل سالها رشادت و قهرمانی ملت را در برابر دالر و کرسی برباد دادند، به سختی رنج می کشید. قلب پاک استاد از تباهی و سیه روزی ملت تحت اشغال چهل و چند کشور متجاوز و در راس امریکا و غلامان رنگارنگ داخلی اش سخت فشرده و پردرد بود و همیشه به یارانش گوشزد می کرد که تا وقتی نوکران امریکا، ایران، پاکستان و غیره در قدرت باشند، ملت ما روی خوشبختی را نخواهد دید.

استاد محمد علم، این شخصیت حماسه آفرین و پرنجابت هرچند به ابدیت

پیوست، اما نام او مثل بسا قهرمانان دیگر به خط زرین در صفحات تاریخ ما حک خواهد شد. استاد اگر جسما دیگر با ما نیست، اما با زندگی مالا مال از شرافت، تعهد و پاکیزگی اش، خاطرات الهام بخش و درس هایی برای ما به ارث مانده است که با آموختن و سرمشق قرار دادن آن می توان به بالاترین ارزش های انسانی دست یافت.

در کشوری که جنایت کاران و ارتجاع بر آن حکم می راند، فقط همان هایی قهرمان تراشیده شده تبلیغ می شوند که سر در گرو بیگانگان داشته اند، اما قهرمانان واقعی معمولاً گمنام باقی می مانند. استاد محمد علم یکی از این قهرمانان گمنام میهن ماست، هر چند در سطح فراه از شخصیت های محبوب و مردمی به شمار می رود.

استاد گرامی، آرام بخواب، پرچم پرافتخار آزادیخواهی ات هرگز بر زمین نخواهد ماند!



دولت امریکا با پشتاره جنایاتش به سال نو رفت

در حالی که مردم تمام جهان، سال نو را جشن می گیرند و آسمان غرق آتشبازی های پر از شادی است، مردم زجر کشیده اوکراین، سوریه، عراق، غزه و افغانستان در آتش گلوله و باروت می سوزند.

کارتونیست: کارلوس لاتوف Carlos Lattuf

نویسنده: فرزاد

آیا اعلان کابینه کلید حل مشکلات مردم ماست؟



این روزها از رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی فقط دو کلمه به گوش می‌رسد «اعلان کابینه». مقامات نامحترم هم هر کدام بار بار وعده‌های دروغین به مردم می‌دهند. جامعه مدنی، پارلمان، جمعی از تحلیلگران کراییی و

مطبوعات با پوره‌شدن صد روز نخست حکومت «وحشت ملی» فقط به کابینه تمرکز داده، طوری وانمود می‌سازند که کلید حل تیره‌بختی‌های مردم در اعلان کابینه نهفته است و با اعلان آن توده‌های مظلوم ما از این حالت ابتر رهایی خواهند یافت. اینان بیش از صد روز است که ملت را در سرابی فرو برده به انتظار نشانداده‌اند.

درحالی که چهره‌های ناکام، فاسد و آزمایش‌شده دوره کمری همین اکنون در ارگ خانه کرده و عناصر فسادپیشه و منفور دوران کمری بر دور و برع و غ پر سه می‌زنند، انتظار اینکه «چهره‌های جدید» و «افراد شایسته و مسلکی» در کابینه جدید جا داده شوند، امید واهی و ساده‌لوحانه است. وقتی فرد

معلوم الحالی چون فضل احمد معنوی کاندید وزارت باشد، دیگر حماقت است که حرف‌های ارگ‌نشینان را باور کرده منتظر نشست. در دولتی که بر اساس تعلقات تنظیمی و سمتی و زبانی بین تیکه‌داران قوم و مذهب شکل گرفته است و هر کدام از سرانش سر در گرو یک یا چند کشور بیگانه دارند، درک این نکته مشکل نیست که این دولت مفلوک، با کابینه یا بدون کابینه، کوچکترین دردی از دردهای جانسوز مردم ما را مداوا نخواهد کرد.



از صحنه‌های ذلت‌بار سرخمی اشرف غنی و عبدالله در برابر ارباب امریکایی‌شان. با اعلان کابینه، کشور ما بازهم شاهد ادامه فساد، جنگ، تروریزم طالبان، بدامنی، قربانی شدن عدالت، رشد موادمخدر، بمباردمان ناتو و امریکا، تجاوز بی‌شرمانه پاکستان، مداخلات محیلانه دستگاه جبار جمهوری اسلامی ایران و بازی‌های پشت‌پرده سایر قدرت‌های منطقه و جهان خواهد بود.

این دولت به اصطلاح «جدید» ساخت جان کری یک وظیفه مهم و اساسی برای صاحبان خارجی‌اش بر عهده داشت که عبارت بود از امضای سند فروش دایمی افغانستان به امریکا و ناتو، و این وظیفه در دومین روز روی کار آمدنش عملی شد. صدها وعده و وعید چرب دیگر همه نیرنگ‌های عوام‌فریبانه‌ای بود که قسمت اعظم آن هرگز عملی نخواهند شد. آن وکیلانی که به دلیل تاخیر در اعلان کابینه رئیس‌جمهور را به «خیانت ملی» متهم می‌سازند، کاش این آگاهی و وجدان ملی را می‌داشتند که در روز سیاه ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۴ که بعد از معاهده دیورند، ننگ دیگری در تاریخ وطن ما رقم خورد، این فریاد را بلند می‌کردند.

از قرار معلوم بیش از سه ماه می‌شود که بین اشرف غنی، عبدالله، محقق،

دوستم، محمدخان، خلیلی، سیاف و.. بزکشی برای کسب کرسی‌های مهم و دالرزا ادامه دارد و حتا چندین وزارتخانه به تروریست‌های طالبی و گلبدینی نیز پیشکش گردیده‌است. محقق خود فاش نمود که پنج وزارت برایش وعده داده شده، اما به سه وزارت اکتفا خواهد کرد! کابینه‌ای که از این عناصر آزموده‌شده بیرون بیاید، معجونی خواهد بود از فروخته‌شدگان و جاهلان که دیدن چهره‌های کریه آنان همه روزه از پرده‌های تلویزیون برای ملت ما زجرآور خواهد بود. پس هر فرد آگاه به ماهیت گروه‌هایی که دولت «وحشت ملی» را تشکل داده‌اند، نمی‌تواند مشتاق اعلان کابینه‌ای باشد که ماهیت آن از همین اکنون کاملاً قابل پیشبینی است.

من در مقاله‌ای تحت عنوان «کلاه جدید بر کله‌های بی‌قیمت قدیم» به تعقیب مراسم تحلیف اشرف غنی نوشتم:

«اشرف غنی در نخستین سخنرانی‌اش وعده‌های بلندبالایی به ملت داد که عیناً از سخنرانی‌های گذشته کرسی در ۲۰۰۹ و ۲۰۰۴ که منحیت رییس دولت سوگند یاد کرد، نقل شده بودند. اما کسی که اندک‌ترین آگاهی سیاسی داشته باشد، ممکن نیست فریب این حرف‌های زیبا را بخورد و امیدوار تغییر مثبتی در آینده بنشینند... با حاکمیت چاکران امریکا، انگلیس، پاکستان و ایران این وطن وطن نخواهد شد و کوچک‌ترین امیدی برای بهبود وضعیت از این خاینان ملی داشتن خودفریبی‌ای بیش نیست.»

البته این پیشبینی‌ها معجزه و چشم‌بندی نیست، بلکه هر فرد مطلع از سیاست‌های استعماری امریکا در کشورهای تحت سلطه‌اش می‌تواند درک نماید که افغانستان به مثابه کشور مهم در استراتژی منطقوی پنتاگون، به سمتی هدایت داده می‌شود که امریکا به آن نیاز دارد. انتخابات و تغییر چهره‌ها در این چنین کشورها همه نمایشی و عوام‌فریبانه بوده در عمل هیچ تغییری در وضعیت مردم رونما نخواهد شد. من بسیار قبل از اعلام دولت ناقص‌الخلقه غ و غ، در آستانه مضحکه انتخابات، با توجه به وضعیت کشوری که تحت اشغال امریکا و بیش از چهل کشور و مداخلات بی‌شرمانه همسایه‌ها قرار دارد، طی مقاله‌ای نتیجه‌گیری نموده بودم:

«آنچه از همین اکنون مسلم و مثل آفتاب روشن است، این انتخابات مطلقاً چیزی را به نفع مردم ما تغییر نخواهد داد. ولو

هر کدام برنده اعلان گردد، وضعیت اسفبار و بی عدالتی و فساد جاری ادامه خواهد یافت. رئیس جمهور بعدی وظیفه خواهد داشت که سیاست ضد ملی کرزی و تیمش را ادامه داده افغانستان را به قیمت سیه روزی مردمش همچنان به مثابه لقمه چرب برای امریکا و متحدانش نگه دارد.

اما دیگر وضعیت این دولت جدید به حدی ابتر و خیره خند است که تعدادی حتماً می گویند «خدا همان کفن کش سابق را پیامرزد!» دولت ع و غ حتا در سطح دولت فسادزده و شاربیده کرزی نیز قادر نیست کاری از پیش برد. با گذشت فقط سه ماه، حال دیگر حتا افراد بسیار خوشبین نیز تیغ انتقاد شان را متوجه ارگ ساخته اند.

آنانی که برای مدت دیگری مردم را در انتظار کابینه به امید تغییری در دسترخوان شان می نشانند، باید بدانند که آگاهانه یا ناآگاهانه به ملت خیانت روا می دارند و بر حقایق بسیار تیره خاک می افکنند. دولت «وحشت ملی» با کابینه یا بدون کابینه، هیچ خواست اساسی ملت را پاسخ نخواهد داد و بدامنی و فساد و غارتگری و جنایت شدیدتر ادامه خواهد یافت.



۵ جنوری ۲۰۱۵: جریان برنامه اعلام کابینه نمادین توسط بخشی از «جامعه مدنی» افغانستان

جامعه مدنی در کشور نقش آگاهی دهنده می داشته باشد، اما «جامعه مدنی» افغانستان به جای افشاگری درمورد سیاست خاینانه دولت، تمام مشکل کشور را عدم «اعلان کابینه» دانسته و با بیان های محافظه کارانه به تملق و چاپلوسی در مقابل حکومت وحشت ملی می پردازد.

گزارشگر: تیمور

جزییات غم‌انگیزترین حادثه در تاریخ ورزش افغانستان



یکی از غم‌انگیزترین حوادث تاریخ ورزش افغانستان کشتار داعش‌وار اعضای تیم ملی هاکی افغانستان توسط بشیر بغلانی (سمت والی فراه و بغلان را به عهده داشت و در ۲۰۰۷ بنابر سکنه قلبی مرد.) از باند جنایت کار گلبدین در

سال ۱۹۸۰ است. در این ماجرا از میان ۲۴ ورزشکار فقط پنج تن جان به سلامت بردند و باعث تار و مار شدن تیم هاکی شد که تا امروز دوباره سر بلند نکرد. دولت مزدور روس در آن زمان خواست از این حادثه سود تبلیغاتی برد، بناً آن را به صورت ناقص و تحریف شده انعکاس داد اما واقعیت اسفناک آن تا اکنون پنهان مانده است. پرچمی‌ها با سرپوش گذاشتن روی ماجرا اولاً کوشیدند ضعف و بی‌کفایتی خود را در همچو مسایل بیوشانند، از جانب دیگر تمامی اعضای تیم نه خلقی، نه پرچمی و نه هم مزدور روس‌ها بودند، از اینرو به عنوان افراد اجنبی خود را مکلف به دفاع از آنان نمی‌دانستند. در گذشته رژیم دست‌نشانده کرزی و امروز حکومت ع و غ همچون

کلکسیون کاملی از جنایت کاران تمام دوره‌ها را با خود جمع کرده و وظیفه‌ای جز بالا کردن تنبان شاریده جانیان جنگی را ندارد، توقع نمی‌رود، حتا یادی از این تراژیدی ورزشی نماید.

«حزب همبستگی افغانستان» به‌خاطر انجام رسالتش در برابر وطن و مردم بخصوص شهدای گمنام و بی‌کفن تیم ملی هاکی، دنبال قضیه را گرفت و بعد از تلاش فراوان توانست یک تن از پنج بازمانده این فاجعه را یافته تفصیل ماجرا را از زبان وی نقل نماید. بنابر مشکلات امنیتی، فرد مذکور نخواست که نامش فاش گردد.

جریان کامل این جنایت وحشتبار به روایت یکی از بازماندگان

در اواسط حمل ۱۳۵۹ تیم ملی هاکی ما به‌خاطر انجام یک سلسله مسابقات مقدماتی راهی تاجکستان گردید تا احتمالا در مسابقات المپیک جهانی مسکو که چند ماه بعد آن برگزار می‌شد، شرکت نماییم. ما در آن کشور چهار مسابقه انجام دادیم و بعد از سه هفته به تاریخ دوم ثور (۲۲ اپریل ۱۹۸۰) از راه شیرخان بندر به شهر کندز آمديم و در هوتلی جابه‌جا شدیم (در رفت به تاجکستان نیز زمینی سفر کرده بودیم). چون وضع امنیتی راه خوب نبود دو شب در آنجا ماندیم، اعضای تیم به سفر زمینی رای ندادند، فیصله کردیم تا به مصرف خود از طریق طیاره چارتر داخل شهر کابل شویم. این پیشنهاد ما از طرف والی کندز پذیرفته نشده، امر حرکت از راه زمین را داد که مایه نگرانی تمام اعضای تیم ما گردید. والی یک بس ۳۰۲ را در اختیار ما قرار داد.

ما همه به‌شمول مربی هندی، رییس، معاونان و اعضای تیم جمعا ۲۴ نفر بودیم؛ حوالی ساعت ۹ صبح با بس که توسط دو موتر ضد گلوله نوع «بیردیم» (یکی جلوی یکی عقبی) اسکورت می‌شد، از شهر کندز حرکت کردیم. ۱۰ کیلومتر از شهر کندز به طرف پلخمري فاصله گرفته بودیم که ساعت ۹:۳۰ صبح ناگهان ۴ فرد مسلح که به‌وسیله حدود ۳۰ تن از همراهان شان محافظت می‌شدند، در منطقه‌ای به نام جر خشک موتر حامل ما را توقف دادند. «بیردیم» جلوی با سرعت فوق‌العاده از ما فاصله گرفته بود و از «بیردیم» دومی نمی‌دانم به کدام علت خبری نشد و ما تک و تنها در میدان ماندیم.

این گروه قبلا آگاهی داشت که تیم ما از طریق زمین به صوب کابل حرکت می‌کند، چون ما دو روز و شب در کندز مقیم بودیم و خبر سفر ما به

بیرون درز کرده بود.

زمانی که بس ما را توقف دادند، از مسیر سرک به طرف چپ برده شدیم. دو نفر از افراد دولتی یکی معاون لیسه شیرخان و دیگرش یاور صالح محمد زیری که هر دو با تفنگچه مسلح بودند، ما را همراهی می کردند.



عکس جمعی تیم ملی هاکی افغانستان قبل از سفر شان به شوروی

چهار طرف ما توسط تفنگدارانی محاصره شده بود که تقریباً به ۳۰ الی ۴۰ نفر می رسیدند. یکایک ما را با دستان در پشت گردن از بس پایین کردند. در این اثنا، یاور زیری با تفنگچه دست داشته اش از فاصله بسیار نزدیک یکی از تفنگداران را مورد هدف قرار داد. از طرف تفنگداران بلافاصله با صدای بلند امر اوربل شنیده شد. بارانی از گلوله بر ما باریدن گرفت. من و تعدادی از هم تیمی هایم که اندکی با تاکتیک عسکری آشنا بودیم، پروت کردیم بنا آسیب ندیدیم.

سه نفر هر کدام به نام های حاجی سمیع حمیدی - کمک کننده تیم، محمد امان - معاون تیم و علی محمد - بازیکن تیم جابه جا به شهادت رسیدند و یک نفر ما زخمی شد. یاور زیری و معاون لیسه شیرخان که هر دو بعد از مقاومت، مرمی شان تمام شده بود دستگیر و با لنگی آنان را بستند و بعد زیر یک درخت توت تیرباران نمودند.

یکی از هم تیمی های من به نام شیرخان که از نورستان بود با استفاده از فرصت با یک حرکت سریع طوری به درخت بالا شد که هیچ کدام از

تفنگداران وی را دیده نتوانست و به این صورت نجات یافت.

بعد از زد و خورد و تیراندازی و اعدام دو تن، سایرین را به‌سوی جر پایین سوق دادند. مدتی پیاده‌روی کردیم، بعد از آن کنار یک جوی ما را توقف دادند و برای اطمینان از خلع سلاح بودن ما، همه را دقیقاً تلاشی کردند. پول و ساعت و انگشتر را ظاهراً با ترتیب دادن لیستی از ما گرفتند. بعد از یک استراحت کوتاه، دوباره ما را قومانده حرکت دادند و این بار به سمت شرق همان منطقه به راه افتادیم که ساعت نزدیک به دوازده بجه روز شده بود.

در این وقت چند نفر آنان از خانه‌های مردم در جولی‌های خود نان جمع کرده، برای ما آوردند. نان از گلوی ما پایین نرفت. به همه حال، اذان نماز پیشین به گوش رسید و ما را برای ادای نماز پیشین امر کردند. نماز را در همان زمین‌هایی که گندم سبز آن به خوشه رسیده بود، ادا کردیم. تفنگداران نمازخواندن ما را زیر نظر داشتند و می‌گفتند نمازتان را درست بخوانید. بنده چون اشتباهی در خواندن نماز نداشتم، تعجب کردند.

بعد به جهت نامعلوم به راه افتادیم. بعد از ساعتی به یک قلعه رسیدیم که یک حجره داشت. ما را به حجره داخل کردند. خارج قلعه یک وستل یا جای تفریحگاه شان مثل یک میدانی بود که پیر و جوان منطقه در آن جمع شده بودند. چون آوازه‌نواخته بودند که ما یک گروه روس‌ها را گرفتار کرده‌ایم، همه انتظار دیدن ما را داشتند و می‌گفتند که «باشین که قومندان بشیر بیاید بعد از آن شما مؤفق به دیدن اینان می‌شوید.» ما در حجره این جملات را می‌شنیدیم.

وضع همه‌ی ما نهایت بد بود. هیچ کس، حتا یک جمله گفته نمی‌توانست. نمی‌فهمیدیم چه بر سر ما می‌آورند. سرها پایین، همه به چرت رفته بودیم و انتظار می‌کشیدیم که قومندان بشیر آمده سرنوشت ما را تعیین کند.

تقریباً چهار بجه وقت نماز عصر بود که قومندان بشیر (مشهور به بشیر بغلانی، از قومندانان حزب جنایت کار گلبدین) آمد و داخل اتاق شد. او به همه‌ی ما خطاب کرد که شما روسی هستید، ما گفتیم که نه ما افغان هستیم. باز سوال کرد که چطور به روسیه رفته بودید. ما گفتیم برای انجام مسابقات هاکی. چیزی که به زبانش می‌آمد، توهین کرده هر کدام ما را جداگانه مورد تحقیق قرار داد. او به هریک در سطح کوچه و بازار دشنام می‌داد و تمسخر

می کرد.

لحظات بسیار دردآوری بود. مطابق لیست یک یک نفر را می خواستند. ابتدا آنان را با زدن چوب در کف پای شان شکنجه می کردند که فریاد شان را ما می شنیدیم، بعد با صدای فیر تفنگ چره‌یی صداها خاموش می گردید. چیزی

که مو در بدن ما راست کرد، این بود که چند دقیقه بعد وقتی قاتلان دنبال قربانی بعدی خود می آمدند، همان لباس و برزو و کرمچ هم تیمی ما را به بر داشتند. آن فریادها را هنوز هم با گوش خود می شنوم.

در سر لیست نام مربی هندو ما به نام جان سنگ بود. او را بیرون کردند، لت و کوب شروع شد. آنان زبان یکدیگر را نمی فهمیدند. مربی ما فریاد می زد: «رحم کرو... میری

بچه‌ی هیں... رحم کرو، خدا کرے واسطے... (رحم کنید... من اولاد دارم... رحم کنید، به لحاظ خدا...)» عذر و زاری اش فایده نکرد. چند دقیقه بعد با صدای تفنگ چره‌یی، صدای او خاموش شد.

به همین صورت، نفر دوم و سوم و چهارم: ابتدا کف پای، ناله‌های ترسناک قبل از مرگ و بعد صدای تفنگ چره‌یی و خاموشی صدا. بعد از آن دو، دو نفر دیگر را از روی لیست بیرون می کشیدند. باز هم کف پای، فریاد و بعد تیرباران.

شام شد و صدای اذان به گوش آمد. در اتاق ما هم تاریکی بگباری پخش گردید. زمانی که چراغ اریکین آورده شد، همین قومندان بشیر صدا کرد که «بس است! دیگر بس است!». وقتی شکنجه و تیرباران موقتاً متوقف شد، چهار نفر باقی مانده بودیم. حالتی داشتیم که توصیف آن مشکل است. حال فکر می کنم تلخی انتظار مرگ را کشیدن بیشتر از چشیدن ذایقه تلخ مرگ است.

قومندان بشیر برای گروه تفنگدار خود دستور داد که این چهار نفر را به جر بالا ببرید. این دستور را پیش خود طوری تعبیر کردیم که گویا این یک سفر بین کشتن و زنده ماندن بین شان است. آنانی را که به جر پایین



رهنمایی کردند کشته شدند، و ما را که به جر بالا می‌برند، زنده می‌گذارند. با همین تعبیر خیالی و در عین زمان خوش‌باورانه با داستان بسته روانه سرنوشت نامعلومی شدیم.

ما چهار نفر هر یک جگرن محمد هاشم، گل رحمان، رحمت‌الله و عبدالباقی را همراه خود به سمتی که ما را از موتر پایین کرده بودند، بردند. در مسیر راه به یک خانه‌ای رسیدیم. به صاحب خانه صدا زدند که چه پخته کرده‌اید؟ در جواب گفتند که شوربای بز دارند. داخل خانه شدیم.

نان با شوربا حاضر شد. توان یک لقمه خوردن را نداشتیم. بعد از صرف طعام دوباره ما را قومانده حرکت دادند. بالاخره به یک حویلی دیگر بردند که یک اتاق بسیار کلان به شکل حرف ال انگلیسی داشت با گنجایش تقریباً صد نفر. اتاق ستون‌هایی مثل مساجد داشت و مملو از افراد مسلح با تفنگ‌های مختلف بود. همه این افراد با ما برخورد توهین‌آمیز داشتند. بعضی شان به ما اشاره کرده می‌گفتند که شما را در تظاهرات سینمای پامیر و

Afghans ambush team slated for Olympics

NEW DELHI, India (AP) — Afghan rebels ambushed and killed or captured several members of Afghanistan's national field hockey team, scheduled to compete in the Moscow Summer Olympics, according to a delayed report from Kabul received here Saturday.

The report, quoting survivors, said a bus carrying the team was stopped at

took place, although

The attackers singled out the athletes, returning from competition in a neighboring Soviet Central Asian republic, and fired on the member team, the report said. Some athletes

reported injured, a few escaped and the rest either were killed on the spot or taken prisoner, it

Kabul's athletes a week of violent protests, if said ground facilities used by banned and parties opposed to the new regime warned a guerrilla attacks, led to a report by The Associated

forces all protested sorted killing of 48 soldiers during the Russian demand

The Tuscaloosa News

July 20, 1980

دی تسکالوسا نیوز (۲۰ جولای ۱۹۸۰): حمله‌کنندگان بر ورزشکارانی که از یکی از جمهوری‌های آسیای میانه شوروی برگشته بودند، یورش بردند. مطابق گزارش، آنان به‌سوی ورزشکاران آتش گشودند که در نتیجه چند تن در همانجا به قتل رسید و عده‌ای زخمی و دیگران را به اسارت بردند. از این میان، گروه کوچکی موفق به فرار شد.

پارک زرنگار بالای غرفه ترافیک یا غرفه‌های دیگر می‌دیدیم که سخنرانی می‌کردید. ما در برابر این دروغ‌شان ساکت بودیم. بالاخره یکی از موسفیدان همان مجلس رشته سخن را به دست گرفته و به سوالاتی که چطور به شوروی رفتید؟ چرا؟ به کجا؟ چه نتایج به دست آوردید؟ بعد از پاسخ به سوال‌های آنان، بازهم شروع به سوال‌های دینی کردند که یکی از سوال‌های شان این بود که آیا اذان داده می‌توانید؟ من در پاسخ گفتم اذان کدام وقت؟ همه تعجب کردند. یکی از تفنگداران با لحن تمسخرآمیز به لسان پشتو صدا زد که «کوم وخت اذان یی څه شی دی؟» ریش سفید مجلس بالايش قهر شد و بعد از ادای چند جمله رکیک به آن جوان بی‌خبر از دین خود، به من گفت: «برای شان توضیح بده که اذان به چند رقم است؟» من برایش گفتم

که در اذان نماز صبح «الصلوة الخیر من النوم» گفته می شود و در دیگر اذان ها خوانده نمی شود. باز صدا آمد که: «دا کافر خو مسلمان دی»!



بازهم فرد دیگر سوالی مطرح کرد و گفت دعای قنوت را یاد داری، گفتم الحمدالله چرانی؟ تقاضا کردند که بخوان. دعای قنوت را خواندم. همه به تعجب شدند. فتوا دادند که این آدم مسلمان است باید در مسجدی که در قریه است به صفت امام همراه ما باشد. البته از سه تن دیگر ما نیز سوال هایی کردند که جواب دادند.

لودی نیوز (۱۶ جولای ۱۹۸۰): گفته می شود که در ۲۴ اپریل بر بس حامل که ۲۲ تن اعضای تیم ملی هاکی و چند تن دیگر سوار بودند، حمله شد.

شب پخته شده بود. همه مردان مسلح را رخصت کرده، ما چهار نفر

را در اتاقی پهلوی دروازه کلان که به قسم حجره بود، داخل ساختند. صبح وقت ملا اذان ما را از اتاق بیرون کرده، بعد از ادای نماز با چند مرد مسلح به سمتی رفتیم که شمال و جنوبش را تفکیک کرده نمی توانستیم. تا آن که رسیدیم به یک قلعه ای کلان که از تفنگداران پر بود و هر کدام ما را تمسخر می کردند.

چای صبح آماده شد، نتوانستیم لقمه ای بخوریم. از صبح تا چاشت بازهم سوال های احمقانه، بازهم توهین و زخم زبان.

نان چاشت برای تفنگداران حاضر شد. ما هم همراه شان شریک شدیم. نماز پیشین خوانده شد. همه آنان به خواب رفتند. تنها یک گروه هفت نفره شان بیرون از قلعه نشسته بود و مجلس داشتند. بعد از نیم ساعت یک نفر شان آمده و مرا خواستند و گفتند که خودت را رها می کنیم و در مورد سه نفر دیگر بعدا تصمیم می گیریم. من در جواب شان گفتم که من نمی روم، به خاطری که دولت بالایم اشتباه می کند. این سه دوست من همه بی گناه هستند، بدون آنان نمی روم. بازهم گفتند که به فکر دیگران نباش، باز گفتم که نمی روم.

دستور دادند که برو داخل قلعه. رفتم، بچه ها هریک از من پرسان کردند که چه گپ بود؟ برای شان گفتم هیچ، فقط گفتم که بالای مان فیصله خود را

صادر کنید که سرنوشت ما معلوم شود. در همین بحث بودیم که باز هم یک نفر شان به نام قاضی عبدالمجید که او را قاضی صاحب صدا می کردند، آمد و باز تنها مرا خواست و دیگران را هیچ یاد نمی کردند، نمی دانم چرا.

به همه حال رفتم، گفتند چرا از دیگران پشتیبانی می کنی؟ گفتم که دولت مرا بدون جزا نخواهد گذاشت. بعد از چندین سوال دیگر گفتند که قسم بخور که دیگر در دولت کار نمی کنی. گفتم درست است. دوباره مرا رخصت کردند و به طرف قلعه رفتم.

رفقایم گفتند باز چه گپ بود که ترا دو بار خواستند؟ گفتم درمورد فیصله ما پافشاری کردم که سرنوشت ما ناروشن است.

بعد از ادای نماز عصر، مرا خواستند و گفتند تبریک باشد که شما خلاص هستید. سر از فردا می توانید به خانه های خود بروید. این خبر را به اطلاع دوستانم رساندم. همه ی ما چه از خوشی و چه هم به خاطر از دست دادن عزیزان خود به سختی گریه کردیم.

بعد از نماز شام ما را به قلعه دیگری بردند که تقریباً ۲۰ دقیقه فاصله داشت. برای ما نان دادند. بعد از صرف نان و ادای نماز خفتن از صاحب خانه خواستار یک قیچی شدم چون موهای دو نفر ما یک اندازه دراز بود، آن را کوتاه کردیم.

تا صبح بیدار بودیم. نماز صبح را ادا کرده، از هیجان زیاد به چای صبح هم منتظر نشدیم. چون پول برای کرایه راه نداشتیم از همان گروهی که ما را به سوی سرک رهنمایی می کرد، تقاضای پول کردیم. آنان پنجمصد افغانی برای مان دادند. ما را رها کردند. من دوباره رفتم که یک خط راهداری برایمان بدهید تا دوباره کسی مزاحم ما نشود.

اعضای تیم ملی هاکی
افغانستان که در ۴
ثور ۱۳۵۹ (۲۴ اپریل
۱۹۸۰) قتل عام شدند.

۱. جان سنگ
۲. (رییس تیم)
۳. محمد امان
۴. سمیع حمیدی
۵. هدایت الله
۶. گل محمد
۷. سلیم
۸. زمین خان
۹. علی محمد
۱۰. عبدالغنی
۱۱. عبدالجبار
۱۲. عبدالهادی
۱۳. معلم ضمیر
۱۴. محمد رفیع

یادداشت: لیست بالا تکمیل
نیست. لطف نموده در تکمیلی
آن با ما همکاری کنید.

اعضای تیم ملی
هاکی که از این حادثه
المناک جان سالم بدر
برده اند.

۱. جگرن هاشم
۲. گل رحمان
۳. شیرخان
۴. عبدالباقی
۵. رحمت الله

خط را هم دادند و گفتند که شما بسیار طالع مند هستید، بخیر بروید. راه افتادیم که یک موتر از جانب کندز روانه پلخمري بود. سوار آن شدیم. چای صبح



۱۶ جولای ۱۹۸۰: جریان کنفرانس مطبوعاتی بازماندگان تیم

هاکی در کابل (عکس از: کابل نیو تایمز)

را در پلخمري صرف کرده، در موتر لين مزار به کابل آمديم. در ده افغانان پول باقیمانده را به خاطر کرایه تکسی بین خود تقسیم کرده روانه خانه‌های خود شدیم.

بسیار خسته و درمانده به خانه خود

رسیدم. در خانه و قریه‌ام ماتی به پا بود. رادیو بی‌بی‌سی اعضای تیم ملی هاکی را در جمله کشته‌شده‌ها اعلام کرده بود و کسی باور نمی‌کرد که من زنده برمی‌گردم.

در همان شب بعد از حمام به خواب رفتم. ده یا یازده شب بود که درب خانه ما زده شده. خانم مرا از خواب بیدار کرد و گفت که در سالون دونفر هندی آمده‌اند، می‌خواهند ترا ببینند. پیش‌شان رفتم بعد از عرض سلام به سوال‌های آنان درباره‌ی ترینر هندی پاسخ دادم. در اخیر گفتند چون او یک نفر بسیار مهم ما بود باید از سرنوشت مرگ و زندگی‌اش اطلاع حاصل می‌کردیم. مهمانان هندی بعد از دو ساعت سوال و جواب رفتند.

فردای آن روز، نزد داکتر رفتم چون در خواب دچار کابوس می‌شدم و وضع بدی داشتم.

روز دیگر اعضای خانواده قربانیان این حادثه غم‌انگیز نزد آمد، از عزیزان خود می‌پرسیدند که توضیح سرنوشت آنان برایم بسیار دردناک بود. این ماتم فراموش‌ناشدنی تا یک هفته جریان داشت. مادران و خواهران‌شان گریه و زاری می‌کردند تا حرف امیدوارکننده‌ای مبنی بر زنده‌بودن جگرگوشه‌های خود از من بشنوند.

یک هفته بعد رفتیم به غازی استدیوم تا رییس کمیته المپیک را ببینیم. بعد از احوال‌پرسی با او و رد و بدل چند جمله سرد با هم خداحافظی کردیم. بعد

از ملاقات رسمی و سرد با رییس المپیک، فردایش رفتم به وظیفه خود. استقبال بی سابقه‌ای از همکارانم دیدم که یک لحظه‌ی دیگری در زندگیم بود. و اما رژیم وقت نه تنها بازخواست و همدردی‌ای به این ماجرا نکرد، برعکس هر هفته مرا برای یکی دو ساعت به مرکز «خاد» احضار کرده، به تحقیقات می‌پرداختند و ما چیزی که دیده بودیم جواب می‌دادیم. برایم چند نفری را که از منطقه گرفته بودند، نشان می‌دادند و می‌گفتند که بگو کدامش است. چون نمی‌شناختم انگشت بالایشان نمی‌گذاشتم.

این اذیت الی یک ماه دوام داشت که بالاخره گفتند، فلان روز شما همراه خبرنگاران نشسته و سوال‌های شان را جواب می‌دهید. نشست مطبوعاتی ساختگی و نمایشی در ۲۵ سرطان ۱۳۵۹ (۱۶ جولای ۱۹۸۰) در حضور خبرگزاران داخلی و خارجی برگزار شد. ما به صورت مختصر خود را معرفی کردیم. سوال‌های را فقط یک نفر (شیر خان) از ما که در وقت حادثه به درخت بالا شده بود و جان سالم بدر برده بود، جواب‌های قراردادی می‌داد که قبلاً برایش دیکته شده بود.

بعد از آن روز، دیگر کسی به قصه ما و تیم ملی هاکی نشد. داستان غم‌انگیز شکسته شدن کمر تیم ملی هاکی افغانستان که تا امروز قد راست نکرد، زیر زده شد و مردم از این جنایت فجیع اکثراً اطلاعی ندارند.



تیم ملی هاکی افغانستان حین سفر رسمی شان به هندوستان

تذکر و خواهش:

گزارش حاضر ممکن کم و کاستی‌هایی داشته باشد چون اولاً ۳۴ سال از این جنایت می‌گذرد و ثانیاً ما صرفاً توانستیم به یک بازمانده ماجرا دسترسی یابیم. بناً از تمامی وطنپرستان بخصوص ورزش‌دوستان کشور تقاضا می‌گردد تا در تکمیل این گزارش به ما کمک کنند. اگر سراغی از سایر بازمانده‌ها داشته باشند، آدرس شان را در اختیار ما قرار دهند؛ اگر عکس و خاطره و نشانی از شهدای تیم ملی هاکی در دسترس شان باشد، به آدرس ما بفرستند.

گزارشگر: شهاب

حق تلفی ها

در وزارت امور خارجه افغانستان



کابینه کرزی را می توان به عنوان یک جمع مافیای بزرگ منطقه نام برد که مانند خفاش و یا ابله های گرسنه گرد هم جمع شده و احکام نامرعی صادر می کردند. امروز هم حکومت «ع و غ» همان چهره های شناخته شده و

آزموده ی گذشته را دوباره بر گرده های زخمی مردم ما سوار خواهد کرد. باوجودی که نهاد به اصطلاح مستقل «کمیسیون مستقل اصلاحات اداری و خدمات ملکی» ایجاد شده و پروسه استخدام های دولتی باید زیر نظر این نهاد صورت گیرد، ولی تمام این مسایل ظاهری است و با تغییر و تبدیل هر وزیر، سمت های مهم آن نیز تغییر می خورند.

در این جمله، می توان از پروسه اصلاحات اداری و روند امتحان ورودی در مقر وزارت امور خارجه یاد کرد. در هر ارکان دولتی که بخواهی باوجود سند دست داشته خویش کار بگیری، باید با «کمیشن کار» (وکیل پارلمان را در وزارت خانه ها به طنز کمیشن کار نامیده اند.) در تماس شوی، در غیر آن

مانند طفل خورده سال فریب داده، می گویند شما بروید فوراً امتحان را از اصلاحات اداری اخذ نمایید. در جواب به سوال زمان امتحان، به شما گفته می شود که معلوم نیست، بعداً از طریق رسانه ها ابلاغ خواهد شد، منتظر باشید. ولی اگر کدام کمیشن کار (وکیل پارلمان) شما را در وزارت همراهی کند، همان ساعت تعیین بست می شوید؛ در غیر آن به قول معروف، شما را پشت نخود سیاه می فرستند.



نمونه مکتوب های استخدام کارمندان در وزارت خارجه پس از امر فوق العاده وزیر

ولی با آمدن ضرار احمد عثمانی به حیث سرپرست وزارت امور خارجه، این بازی دلخراش فجیع تر و مایوس کننده تر از قبل از دیوارهای وزارت بی داد می کند. فقط در ظرف دو ماه، این جناب تقریباً ۳۰ تن را به شکل کارمند رسمی با امر فوق العاده در وزارت خارجه گماشته است. این در حالی است که برای کارمندانی که با پایان دوره ی ماموریت شان از سفارتخانه های افغانستان در خارج به مرکز برمی گردند، بست وجود ندارد. از طرف دیگر، کم از کم ۴۰ تن از کارمندان این وزارت که هر کدام بیش از ۳ سال تجربه کار و دارای اسناد تحصیلی لیسانس و ماستری می باشند، در این وزارت به حیث کمپیوتر کار یا کارمند خدمتی، اجیر و قراردادی کار می کنند، چرا که این کارمندان بی چاره واسطه ندارند و کمیشن کار نمی شناسند. شاید هم که این بی چاره ها تا اخیر سال بنابر ازدحام مندوی که از جانب شخص وزیر ایجاد شده، از کار سبک دوش شوند.

نکته مضحک این است افراد گماشته شده ی وزیر در حالی تعیین بست شده اند که به تعداد ۱۸۰۰ جوان با مشکلات فراوان، فوراً امتحان ورودی وزارت را اخذ نموده و امتحان را در اسد ۱۳۹۳ سپری نموده اند. از آن جمله، ۱۷۵ تن شان به دور نخست راه یافتند ولی تا به حال سرنوشت شان مبهم است

و معلوم نیست که در دو دور ارزیابی بعدی چه خواهد شد؟

افراد تعیین شده با امر فوق العاده وزیر، مانند فرد وزیر در حال تغییر بست و مسلک هستند. جناب وزیر با آمدن به وزارت خارجه از وزارت مبارزه مواد مخدر، از ضرار احمد مقبل به ضرار احمد عثمانی تغییر نام کرد. بعضی از افراد گماشته شده ی وزیر برخلاف پیشینه رشته تحصیلی شان در بخش های فناوری معلوماتی (آی. تی) وزارت تعیین بست شده اند، با وجودی که هر کدام دارای سند فراغت از علوم سیاسی و ژورنالیزم هستند، ولی معلوم نیست آیا سند اینان واقعی است یا تقلبی؟

ضرار احمد که خود از دیپلماسی بویی نبرده نوازشریف را «رئیس جمهور پاکستان» خطاب می کند، معلوم نیست که مقرری هایش در چه وضعیتی اند که در آخرین تحلیل نصب اینچنین افراد نافهم در وزارت خارجه باعث می شود که هر روز نمایندگی های سیاسی کشور در خارج افتضاح بیافرینند که سال گذشته یک نمونه اش در سفارت افغانستان در واشنگتن به رسانه ها درز کرد.

چند مثالی از مقرری ها و تغییر و تبدیل ها با امر وزیر قرار ذیل اند:

۱- تعیین بست فرهاد وفا به صفت سکرتر اول در بیجینک. براساس قوانین وزرات خارجه، وی که پیش از آن در ترکمنستان اجرای وظیفه می نمود، با اختتام دوره ماموریتش در خارج باید در مرکز وزارت به کارش ادامه می داد. اما بنابر شناختش با فرد وزیر، از یک کشور به کشور دیگر تعیین بست شد.

۲- رامش، خواهرزاده معین اداری، در مدیریت محاسبه دسک ششم

۳- احمد زمان، خواهرزاده سخنگوی وزارت، در مدیریت محاسبه دسک ششم

و اینهم مثال های قوم گرایی وزیر یا انتقال کابینه وی از یک وزارت به

وزارت دیگر:

۱- شعیب، رئیس پالیسی و استراتیژی

۲- نجیب آقا فهیم، معاون ریاست دفتر

۳- وحدت، رئیس آرشیف

۴- فهیم کوهدامنی، در تشریفات وزارت

۵- احمد شکیب مستغنی، سخنگوی وزارت

۶- حامد حیدری، در گذشته نطق تلویزیون «طلوع» و «خورشید»، فعلا در آرشیف

۷- احمد رشاد کوهستانی در تعمیر مرکزی کارمند رسمی

مشکل دیگر این است که اگر کابینه جدید یکی از دو کاندیدا، برای به دست آوردن رای اعتماد از پارلمان به کمیشن کاری ها ادامه بدهند، سرنوشت جوانان و کیل ناشناس، بی واسطه و مظلوم و اولاد فقیری که با هزاران آرزو و مشکلات در جریان تحصیل شان دست پنجه نرم نموده اند، چه خواهد شد؟

توده‌های افغانستان و پاکستان درد و دشمن مشترک دارند



«بی‌عدالتی در هر کجایی
که باشد تهدیدی است برای
استقرار عدالت در همه جا.»

مارتین لوتر کینگ

به تعقیب حملات کور
انتحاری و کشتار مظلومانه
مردم ما، اینک قتل‌عام
وحشتناک کودکان مکتبی در

پشاور، قلب هر انسان آگاه و باوجدان را فشرده و پردرد می‌سازد. کشتار
بی‌رحمانه حدود ۱۵۰ طفل معصوم و مجروح شدن بیش از ۱۳۰ تن توسط
بربرصف‌تان طالبی، عمق جنایت پیشگی این جانوران تاریخ‌زده را برای هزارمین
بار بر ملا ساخت.

این مکتب هرچند توسط اردوی پاکستان راه‌اندازی گردیده، اما قرار
معلوم، کودکان فقیرترین لایه‌های جامعه را تحت تربیت داشته‌است. قربانیان
این حادثه نوباوگانی بودند که با آرزوهای کودکانه دور از تعصب و تبعیض،
هیچ نقشی در رویدادهای جامعه نداشتند که سزاوار یکچنین سرنوشت
اندوهباری باشند.

درد آور آن است كه يك عده افغان‌هاى ناآگاه و سطحى نگر به علت ضدیت با پاكستان، از طريق شبكه‌هاى اجتماعى دهل خوشى را براى اين حادثه فاجعه بار نواخته‌اند كه اين نوع برخورد ضدانسانى در حقيقت هم‌زبانى با طالبان خونريز، اين دشمنان مشترك بشریت است. گيريم اكثريت اينان فرزندان نظاميان پاكستانى بودند، باز هم اين كودكان گناهى مرتكب نشده‌اند كه شايسته مرگ باشند.



امروز توده‌هاى نادار پاكستان همسان مردم داغدار ما، در عزای جگر گوشه‌هاى شان اشك مى‌ريزند. ما با تمام وجود سنگينى ماتم جارى را بيش از ديگران درك مى‌كنيم و خود را شريك سوگ ستم‌كشان پاكستان مى‌دانيم. ولى از سوى ديگر نظام خود كامه و ضد مردمى پاكستان، خاص‌تاً ارتش و استخبارات اين كشور را كه حامى پروپاقرص طالبان خون‌آشام بوده و سال‌هاست دست خونين در تمامى وقايع افغانستان و منطقه دارد، عامل اصلى اين حركت‌هاى وحشيانه چوپه‌هاى حرامش در كشور خود و پاكستان مى‌دانيم. ما بين مردم و دولت آن كشور فرق فراوان قايليم و احمقانه مى‌دانيم اگر پليدى‌هاى جرنيل‌ها و حاكمان پاكستانى را به پاى توده‌هاى شريفى بنويسيم كه خود شان سال‌هاست رنج بيكران سياست‌هاى خاينانه دولت شان را تجربه كرده، در خون نشسته‌اند.

تروريزم بنيادگرایی مرز ندارد و ابزار خونريزيست در چنگال رژيم‌هاى قُلدر و حاكمان مزدور صفت شان. اين ويروس مهلك هدفى جز سدنمودن هرگونه پيشرفت و ترقى ندارد. بنيادگرايان چه طالبى، چه داعشى، چه گلبدينى، چه حقانى، چه القاعده و چه آخندى و تنظيمى، همه خاستگاه يكسان داشته، شكل‌هاى گوناگون دستگاه‌هاى جهالت گستر در خدمت سياست‌هاى

جنگ افروزانه استعمارگران غربی اند. مدارس حقانیه، لال مسجد و هزاران مدرسه دیگر به کمک مالی امریکا، انگلستان، عربستان و چند کشور دیگر به مثابه دستگاه انتحارپروری و تروریزم در پاکستان فعال اند. دیگر بر همگان معلوم است که تمام این جریانات طی چندین دهه تحت نظر مستقیم فوج و استخبارات پاکستان به پیش برده می شوند. حاکمان پاکستان چوب دست‌های استعمار در منطقه بوده، اکثر گروه‌های قرون وسطایی بنیادگرا را تحت حمایت قرار می دهند. مبارزه با این مکروب نیازمند اتحاد و همسویی مردم، نیروهای مترقی و تمامی وجدان‌های بیدار منطقه است.



به جای نفرین فرستادن به توده‌های بی گناه پاکستان، باید علیه سیاست مماشات و باج‌دهی ارگ‌نشینان صدا بلند کنیم که سال‌ها توسط کرزی دنبال گردید و حال به صورت رسواتر توسط حکومت ع و غ ادامه یافته است. همین کرنش و مدارا با آدم‌کشان جاهل است که نهایتاً تروریست‌ها جری‌تر گشته موج کشتار و قساوت شان را تشدید بخشیده‌اند.

افشان احمد، معلم ۲۴ ساله مکتب

به گفته عرفان‌الله، یکی از شاگردانی که جان سالم بدر برده، این معلم خود را درمیان تروریست‌ها و شاگردان رسانیده فریاد کشید: «شما پس از مرگم، کودکانم را کشته می‌توانید. من جسد خون‌آلود شان را دیده نمی‌توانم!» طالبان بر وی پتروال انداخته، او را به آتش کشیدند. خانم افشان احمد درحالی که بین شعله‌های آتش دست و پا می‌زد، به‌سوی شاگردانش جیغ می‌کشید که فرار کنید.

دیدار مخفیانه اشرف غنی با نظامیان پاکستان در راولپندی و سفر غیرمنتظره راحیل شریف، لوی درستیز اردوی پاکستان، و رضوان اختر، رییس آی.اس. آی، به کابل زنگ خطر است که بازهم معامله ننگینی به دور از

چشم مردم صورت گرفته، مثل گذشته کرسی‌های مهم در دولت افغانستان به چوچه‌های پاکستان واگذار خواهد شد. حضور گسترده این جوایس در رده‌های بلند دولتی به حدی رسوا است که اخیراً حتا سرپرست وزارت داخله و ریاست امنیت ملی و بعضی مقامات دیگر در مورد لب به افشاگری گشوده

آن را عاملی برای بدامنی جاری در کشور می خوانند.



مردم پاکستان نیز باید بدانند که مولانا فضل الرحمن، جنرال حمیدگل، طاهر اشرفی، عمران خان، جماعت اسلامی، شورای علمای پاکستان و غیره افراد و نیروهای آن کشور که به ظاهر علیه حملات انتحاری در پاکستان

دولت پاکستان و آی.اس.آی طالبان و دیگر تروریست ها را همچون مار آستین پرورش داده اند که حال زهر کشنده آن دامن آن کشور را نیز فرا گرفته است.

صدا بلند می کنند، اما از موج کشتار طالبان در افغانستان حمایت کرده آن را «جهاد» می نامند، همه در قدم اول دشمنان توده های پاکستان نیز به شمار می روند. آنکس که تروریزم را در خاک دیگران جایز بشمارد، اولتر از همه به ملت خود خیانت ورزیده است چون این حیوان وحشی سرحد و قوم و ملیت و قبیله نمی شناسد و انسانیت را هر کجایی باشد، هدف قرار می دهد.

«حزب همبستگی افغانستان» که در راه رهایی زحمتکشان بدون سازشکاری و مدارا می رزمند، هرگز نمی تواند به مثابه تماشاگر بی تفاوت در برابر جنایات تکانه دهنده علیه ستم پدگان در هر گوشه ی جهان چشم و گوشش را ببندد. ما اتحاد و همسویی نیروهای آزادیخواه، متریقی و مدافع عدالت در سراسر جهان و بخصوص در سطح منطقه را یکی از راه حل هایی می دانیم برای مهار بربریت و خشونت که انسانیت را با خطر نابودی مواجه ساخته است.

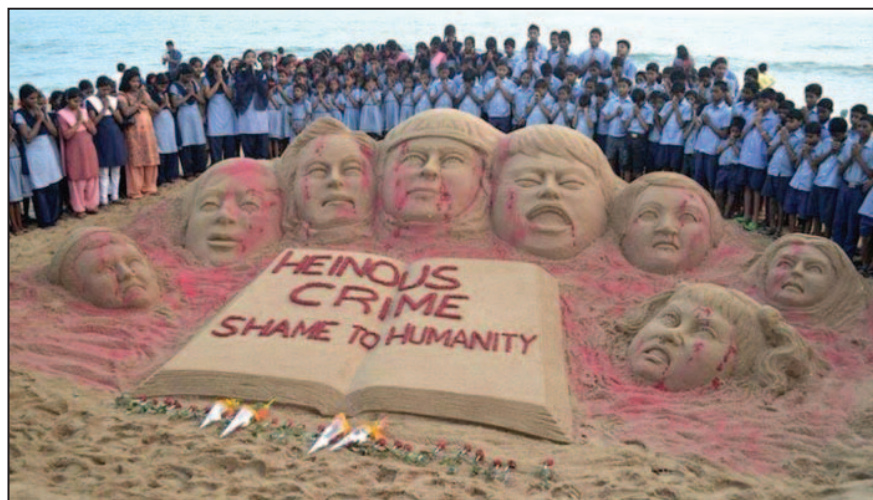
ما بر این باوریم که امریکا و دیگر متحدان زورگو و جنگ افروزش برای نجات از بحران اقتصادی و سرکوب رقبا ی آسیایی شان، مستقیم و یا از طریق نوکران شان می خواهند کشورهای جهان سوم را یکی پی دیگری به کام جنگ و وحشت فرو برند. بناً خطر را باید درک کرد و به جای انداختن تضاد میان خلق های کشورها، در راه وحدت سراسری مجدانه تلاش نمود.

«حزب همبستگی افغانستان» همانگونه که حملات انتحاری اخیر را در کابل و هلمند و پکتیکا و قندوز و سایر ولایات به شدت محکوم می کند، جاری شدن خون کودکان پاکستانی را تقبیح کرده، آن را ددمنشی نیروهای دشمن انسانیت و ترقی می داند. ما از تمامی نهادها، شخصیت های ملی و شرافتمند

و سازمان‌های ضد جنگ و تروریزم می‌طلبیم تا با مبارزه بی‌امان و گسترده علیه دولت‌های مرتجع و خاین و تلاش برای برپایی دولت‌های دموکراتیک و مردمی، در راه نجات انسانیت از بحران کنونی نقش ادا نمایند.



گردهمایی احزاب چپ پاکستان علیه طالبان در تقبیح کشتار کودکان مکتبی پشاور



مجسمه ریگی توسط هنرمند هندی به نام سودارسن پاتنایک
در سوگ شاگردان کشته‌شده پاکستانی

گزارشگر: کاوه عزم

د روسي جنايتکارانو او د هغوی د چوپړانو د ځناورتوب بيلگې



د ۱۳۵۸ کال د مرغومی ۶مه نیټه هغه توره ورځ ده چې روسي یرغلګرو زمونږ هیواد د ریښتیني جنگیالیو او تنکیو ځوانانو په وینو رنګ کړ. کله چې د روسې سوسیال امپریالیزم ولید چې خلقي او پرچمي چوپړان یی نشی کولای د هغوی نقشی او

پلانونه په افغانستان کی پلی کړی نو سم د لاسه یی په مستقیمه توګه افغانستان تر یرغل لاندی رواست او هر مخالف غړی د ټوپک او رېپروني په زور وځایه. ددی ځناورو د یرغل وروسته ددوی ګوډګیان لا هم داړه مار شول او په بی رحمانه توګه یی له یو میلیون څخه زیات پرهیواد مین خلک په کابل او نورو ولایتونو کی ووژل. بندخونې له روپاندو او مبارزانو ډکې شوې، هر شپه به یی په سلګونه ځوانان او سپین ږیری چې ددوی غلامی ته نه تسلیمیدل په پولیګون کی په ډله یزو قبرونو کی ژوندي ښخ وول او یا یی تر هغه رېپول چې ساه ورکړي.

د خلق او پرچم ګوډاګي ګوندونو د ځوانانو پر وژلو او تری تم کولو سره دغه یرغل ته لاره هواره کړه. د افغان کږیدلی ولس ښه په یاد لری چې د ددغو ګوندونو

د اختلاف په پایله کې امین یو ۱۲۰۰۰ کسيز نوم لړ د کورنیو چارو وزارت په دیوال او دروازه وځړاوه او د هغوی کورنیو ته وویل چې نور دی دوی پسی نه گرځي. په ۱۳۹۲ کال د هالند محکمې هم یو ۵۰۰۰ کسيز نوم لړ خپور کړ چې د خلق او پرچم جنایتکاره ګوندونو لخوا د ۱۳۵۷ او ۱۳۵۸ کلنو ترمنځ وژل شوی وو. دا یوازی دوه کوچنۍ بیلګې وې چې رسنیو ته یې لار پیدا کړه. دغو ګوندونو او روسي جنایتکارانو په زرګونه نور داسې جنایتونه تر سره کړي چې تر نن پورې پټ پاتې دي او عاملان یې په آزاده توګه پرته له پوښتنې په چرچو کې ژوند کوي.

په دی لړ کې د افغانستان زوریدلي ولس له ټول ډیره قربانی ورکړه او په تش لاس او وړی نس ددغه زبرځواک په وړاندې ودرید او هغه ته یې ماته ورکړه ولې د جهاد ټیکه دارانو چې د پاکستان او ایران له پلوه روزل شوی وو ددوی سربښندنې یې لوټ و تالان کړې او یو وار بیا له خپلو خلقي او پرچمي وروڼو څخه په جنایت او شذلیت کې یو ګام مخې شول او امریکایي یرغلګرو ته یې لاره هواره کړه. که پروڼ روسي یرغلګر د «کور، کالی، ډوډی» په نوم په افغانستان کې وینې توی کړې نن امریکایي جنایتکارانو د «ډموکراسۍ، د ښځو حقوق او د مخدره توکو په وړاندې مبارزې» په پلمه له وژنې، ربړونې، فساد، فحشا او زورواکۍ پرته بل زیری نه درلود. لاندې د روسي یرغلګرو او د هغوی د ګوډاګیانو د ځناورتوب او شذلیتیا څو بیلګې تاسې ته ښایم چې عاملان یې لکه ګلابزوی، دستګیر پنجشیری، بارق شفيعی، سلیمان لایق، شهنواز تنی، علومې، رنجبر، سلطان علی کشتمند، ظاهر طنین، نبی عظیمی او نور نن هم په آزاده توګه گرځي او ددی په ځای چې محاکمه او په دار وځړول شي په دولت کې لوپې څوکی لري.



پروڼ د خلق او پرچم جنایتکاره مشرانو هغه روسي قومندانانو ته چې د افغان ولس په وینو یې لاسونه سره وو مډالونه ورکول او نن کرزی او غنی او عبدالله د امریکایي سړي وژونکو په سینه چې په زرګونه ماشومان، ځوانان، سپین ږيري او ښځې یې وژلي او کورونه یې بمبار کړي؛ دولتي مډالونه ټومبي.



د خلق او پرچم د واکمنۍ پر مهال هر هغه کس به چی د دولت پر ضد خبره کوله او یا آن تر دی چی راپیو به یی اوریدله له وهلو ټکولو نیولی تر زندان او وژل کیدو په یی خبره رسیدله. په دی توگه زرگونه افغانان د «بلواکر»، «اخوان»، «شعله‌ای»، «مائویست»... په نومونو تري تم شول.



د خلق او پرچم زورواکی دولت د هیواد هر ښار او کوڅه په بندخونه بدله کړې وه. هره ورځ به له هر کور نه یو دوه کسه تری تم کیدل او په دغه شان هغوی هڅه کوله ترڅو ټول هغه خلک چی په زړه کی د هیواد مینه لری ووژنی او یا هم د رېږونې په زور هغوی تسلیم کړي.



روسی جنایتکارانو او د هغوی چوپړانو هره ورځ د هیواد په هر ګوټ کی لسگونه او سلگونه افغانان وژل او په نامعلومو ډله یزه قبرونو کی یی بنځوول چی ډیری دغه قبرونه تر نن پوری نه دی موندل شوی.



روسی جنایتکارانو اود «اګسا» او «خاد» ځناورو مسئولانو له بندیانو سره ناوړه چال چلند کاوه او په بیلابیل ډول یی رېږول. بندیان به یی تر هغې وهل ترڅو اقرار وکړي. د هغوی نوکان به ایستل، په برقی ډنډو به یی وهل، مات شوی لرګي به یی د هغوی ستونی که وهل او غابونه به ترینه ایستل. هغو کسانو چا چی مقاومت کاوه او یا به له څه شی خبر نه وو په مرمی ویشتل او وژل.

گزارشگر: عبدالصمد از فراه

پس پرده داستان دستکاری شده ریزه گل



از چندی بدین سو شجاعت
خانم ریزه گل در مطبوعات
و رسانه‌های وابسته و دولتی
به مثابه سوژه ناب در حال
چرخش و اغفال اذهان
همگانی شده است. به همین
سبب یکی از اعضای «حزب
همبستگی افغانستان» در فراه

این جریان را از نزدیک تعقیب کرده و گزارش موثقی از جریان واقعه برای
نشر فرستاده است. اینک ما جهت آگاهی بیشتر خدمت هموطنان خویش تقدیم
می‌کنیم.

ریزه گل دختر شاه باران اصلا از ولایت نیمروز می‌باشد. شوهر او به نام
عبدالستار، فعلا مسکونه گنج آباد-بالبلوک که بر علاوه ریزه گل یک خانم
دیگر نیز در قید نکاح خود دارد. ستار یک آدم معامله گر و جاسوس دوطرفه
بین طالبان و دولت بوده و از این راه امرار معاش می‌کند. چندی قبل ستار با
یک قومندان طالبان به اسم لالی بیچه ظاهر کور مغزی، وارد معامله می‌گردد.
لالی قبلا با دولت بود و در اصل از مردم اناردری ذهکن می‌باشد که سال‌هاست

در بالابلوک مسکن گزین گردیده و در این منطقه خانه و زمین دارد. وی بیشتر به دزدی و غارتگری شهرت دارد تا طالب عقیدتی.

در این معامله قرار بود ستار در بدل هفتصد هزار افغانی پول نقد، پوسته «گرانی» را به لالی تسلیم نماید. زد و بندها صورت می گیرد و ستار پول را دریافت می دارد، اما ستار به پول فروش پوسته امنیتی اکتفا نکرده با دولت نیز وارد تماس شده، به موافقه می رسد که لالی قومندان فعلی طالبان را در بدل هشتصد هزار افغانی به دولت تسلیم نماید. دولت برای ستار به گونه ی پیش پرداخت فقط دو لک افغانی می پردازد و قول می دهد که بعد از تحویلی لالی ششصد هزار دیگر را نیز خواهند پرداخت.

ستار ترتیب جلسه را با لالی در خانه برادرش، عبدالباری، می دهد باوجودی که وی در معامله دخیل نبوده است. فیصله بر این می شود که ستار، لالی را به خانه خود برده و پوسته را برایش تسلیم دهد. عبدالباری که از اصل واقعه و معامله گری ستار باخبر بود، به لالی می گوید که ستار برایش دام مانده و به خانه اش نرود. اما لالی قبول نمی کند و تاکید می کند که باهم قول داده اند و عهدش وفادار خواهد ماند. هرچند، عبدالباری برای جلوگیری از کدام حادثه، پسرش را نیز به صحنه می فرستد ولی ستار برادرزاده اش را با این بهانه که پدرش تلفنی او را دوباره به خانه خواسته، می فرستد. برادرزاده ستار به خانه خود برمی گردد و لالی توسط ستار و افرادش به قتل می رسد.

دو روز بعد از کشته شدن لالی، عبدالباری و پسرش، بسم الله، به فاتحه لالی می روند ولی توسط افراد لالی گرفتار می شوند. طوریکه پسر در یک جا و پدر در جای دیگر تحت نظارت قرار می گیرند. عبدالباری به این نتیجه می رسد که شاید او و پسرش از طرف افراد لالی به خاطر انتقام لالی اعدام گردند، لذا در جستجوی چاره ای، به سلاح دست می یابد، و به سوی افراد لالی فیر می کند. در این معرکه دو سه نفر از افراد لالی کشته و دو سه تن زخم برمی دارند و خود ضارب نیز کشته می شود. افراد دیگر لالی که بسم الله را تحت نظارت خود داشتند، با این تصور که افراد دولتی بر آنان حمله نموده، اسیر را رها کرده و خود را به محل حادثه می رسانند. با استفاده از این فرصت، بسم الله از بند فرار می کند.

بعد از چند روز، طالبان با گروهی حدوداً صد نفری جهت انتقام لالی و دیگر کشته های شان بر پوسته امنیتی گنج آباد هجوم می برند و جنگ شدیدی

از ۵ صبح تا ۶ شام ادامه می‌یابد. در این میان، ساعت ۲ بعد از ظهر پسر ستار کشته می‌شود؛ منزل بالایی پوسته تخریب می‌گردد و افراد پوسته به منزل پایین پناه می‌برند. اینجا است که ریزه‌گل، خانم ستار، با دخترش وارد معرکه شده از خانه‌ی که متصل پوسته است با پرتاب نارنجک و فیرهای پراکنده می‌پردازند و هم وظیفه رساندن مرمی و پرکردن شاجورها را برای مدافعان داخل پوسته انجام می‌دهند.



طالبان مهاجم فکر می‌کنند که افراد دولتی از قبل در این خانه جابه‌جا شده و ما را به دام خواهند انداخت، بناً دست و پاچه شده، از شدت جنگ کاسته می‌شود، ولی جنگ تا ۶ شام ادامه می‌یابد و بعد طالبان عقب رانده می‌شوند. حقیقت این است که در این نبرد، مقاومت افسانوی را دو نفر سرباز به نام‌های آقامحمد و محمد ظاهر، مسکونه ادرسکن هرات، از خود نشان می‌دهند. آنان فاتح این نبرد اند البته با همکاری ریزه‌گل و فامیلش. در این جنگ ۲۵ نفر طالب نه، بلکه ۶ یا ۷ طالب مزدور کشته می‌شوند و در حدود ۲۰ تن دیگر شان زخم برداشته، جبرا به عقب رانده می‌شوند.

از جهت دیگر، شهر فراه در ۴۰ کیلومتری این پوسته امنیتی قرار دارد و هم‌چنان ولسوالی چندان مسافه‌ای با این مرکز امنیتی ندارد. در طول روز که جنگ ادامه داشته، هرگز به کمک پوسته نشتافته و بی تفاوت به تماشا نشسته‌اند.

اما ریزه‌گل به یکبارگی قهرمان میدان اعلام می‌گردد. داستانش پرداز داده

شده، درمورد غلو می شود و سر و صداهای کرکننده تبلیغاتی و مدال بخشی ها اوج می گیرد.

در این نبرد، مقاومت افسانوی را دو نفر سرباز به نام های آقامحمد و محمد ظاهر، مسکونه ادرسکن هرات، از خود نشان می دهند. آنان فاتح این نبرد اند البته با همکاری ریزه گل و فامیلش. در این جنگ ۲۵ نفر طالب نه، بلکه ۶ یا ۷ طالب مزدور کشته می شوند و در حدود ۲۰ تن دیگر شان زخم برداشته اند.

شهامت ریزه گل به شمول خانم دیگر ستار و دخترش در برابر وحوش طالبی بدون شک ستودنیست. از حماسه ها و پایداری شان باید و باید پاسداری کرد. اما از آنجایی که شهامت زنان در گوشه و کنار افغانستان در برابر اشغالگران مانند نازنین از

ولسوالی بگرام - پروان، و عذرا از نورستان در مقابل طالبان زیر زده شده و خبرش توسط همین رسانه ها بلعیده می شود. اما ریزه گل برجسته می گردد و حتا در سطح جهان بازتاب می یابد، زیرا در این مرحله حساس در آستانه کنفرانس لندن و اوج حملات انتحاری و تشدید جنگ در تقریبا تمامی ولایات کشور، دولت نیاز داشت که توجه را به سوی دیگری منحرف نموده، از آن سود برد.

رژیم مزدور که متشکل از عناصر خودفروخته دیروز اند، ریزه گل و ریزه گل های زیادی را فدای اهداف شوم و موقتی خود کرده و می کنند، و اینک با نمایش جاری در تلاش اند تا دشمن مشترک مردم و ملت را که مادر تمامی بدبختی های جاری در کشور و منطقه است، دوست تراشیده و توجه همگان را به سوی طالب که خود با هزار رشته با استخبارات منطوقی و امریکا و غرب وابسته اند، عامل همه نابسامانی های جاری وانمود سازد.

در شرایطی که جنایت و جنایت کاران بی شمار هنوز ناتصفیه رد و بدل می شوند، برای مردم ما هرگز پذیرفتنی نیست و نخواهد بود که دست ریزه گل و ریزه گل های شجاع را به نشانه قهرمان توسط یک جنایت کار معلوم الحال بلند شود و بهای جان فشانی های شان را در برابر دشمنان ملت غارتگران امریکایی و رژیم دست نشانده به سود خود بچرخاند و با سپردن یک مشت متاع خون های جوانان ما را به سودا بگیرند.

نویسنده: فرزاد

فضل الرحمن اوریا، روشنفکری که به منجلا ب فرو رفت



یکی از مشخصات فضای حاکم سیاسی طی بیش از یک دهه حضور امریکا و نوکرانش در افغانستان، آلوده شدن جمعی از روشنفکران کشور است. دالر و مقام، دام‌هایی بود که تعدادی از مدعیان دموکراسی و عدالت را به آسانی در

کامش فرو برده از وجدان انسانی تهی و به زایده‌های بی‌مقدار پلیدترین، ضد مردمی‌ترین و ارتجاعی‌ترین عناصر و نیروها بدل نمود.

فضل الرحمن اوریا یکی از این قماش افراد است که در اوایل اشغال افغانستان توسط امریکا، نشریه‌ای به نام «مشعل دموکراسی» انتشار می‌داد و با قاطعیت تمام علیه جنگسالاران جنایت کار و حاکمیت خونبار شان می‌نوشت و صدای مردمش گشته بود. اما وی به زودی ذوب شده، در گندیده‌ترین گوشه منجلا ب غوطه‌ور گشت.

استحاله رقت‌بار اوریا از روشن فکر آزادی‌خواه به روشن فکر مرتجع حامی جنایت کاران داستان دردناکی است. او که «مشعل دموکراسی» را به دست

داشت، یکباره مشعل ارتجاع را به دست گرفته، ابتدا در بدل معاش دالری جلب رسانه‌های امریکایی پسند گردید و بعد سر و کلاهش در کنار منفورترین جنگسالاران و جنایت کاران تنظیمی پیدا شده، به سخنگوی «جبهه ملی» و بعد تیم انتخاباتی جمعیت+حزب اسلامی+وحدت اسلامی بدل گشت.



در جریان انتخابات مسخره ریاست جمهوری شاهد بودیم که اوریا بسی بی‌شرمانه‌تر از سایر سخنگویان تیم جنگسالاران، چتلی‌های آنان را به سر و رویش می‌مالید و از کارکردهای ننگین جنایت کاران جنگی با چنگ و دندان دفاع نموده، برایش تیوری می‌تراشید. باورکردنی نیست اما این اوریا بود که صدای جنایت کاران تنظیمی گشته از ورای تلویزیون‌ها غر زد که اگر تیم عبدالله برنده اعلام نشود، در جاده‌ها خون جاری خواهد شد. عبدالله و تیم مافیایی اطرافش از اوریا همچون لته پاک شان استفاده

فضل‌الرحمن اوریا گرداننده نشریه «مشعل دموکراسی» بود، اما امروز متأسفانه وی به لجن فرو رفته مشعل ارتجاع و جنایت را به دست گرفته‌است.

کردند. او آنچنان ارزان خود را به آنان عرضه نموده، که فقط در سطح یک سخنگوی پشت‌وزبان از او سود بردند و مطمئناً بالاتر از آن برایش بهایی نیز قایل نیستند.

نگاهی به پیشینه فضل‌الرحمن اوریا، تنزل کنونی او در گنداب ابتذال را افسوسناک‌تر می‌سازد. چنانچه ذکرش رفت، او گرداننده نشریه «مشعل دموکراسی» بود که از جانب «حرکت دموکراسی افغانستان» در نخستین سال اداره موقت تحت رهبری حامد کرزی به انتشار آغاز نمود. این نشریه موضع قاطع علیه جنگسالاران داشت و کرزی را به خاطر راه دادن چهره‌های مسبب تیره‌روزی ملت در پست‌های مهم مورد انتقاد قرار می‌داد.

به‌طور نمونه عناوین شماره سوم (۱۱ عقرب ۱۳۸۱ - ۲ نوامبر ۲۰۰۲) این

نشریه را مرور می کنیم:

«پیام مجاهد» سخنگوی تمام مجاهدین نیست»، «آقای کرزی ما خواهان محاکمه جنایتکاران جنگی هستیم»، «زورسالاران و پاتکسالاران به کشور حاکم است»، «نسبت موجودیت پاتکسالاران زنان از مصئونیت و امنیت لازم برخوردار نیست»، «پتانسیل آقای کرزی در مقابله با امیران خودسر نظامی ضعیف اند»، «حکومت که ماته عدسیه!!!»

در آن زمان که تحت حمایت امریکا و غرب یکباره ستم کاران تفنگ به دست «ائتلاف شمال» به کابل هجوم آورده از طریق کنفرانس نام نهاد بن پست های کلیدی حکومت، اردو، خاد و پولیس را در جنگ داشتند، بلند کردن صدا علیه این آدم کشان به منزله قبول ریسک و کار جسورانه ای بود.

در یکی از مقالات شماره یادشده «مشعل دموکراسی» آمده است:

«... شهر زیبای کابل به مسابقات نظامی توسط تفنگ داران بی مسئولیت ویران گردیده و تا جائیکه دیده می شود اکثرا در ترکیب دولت کنونی به قدرت سهیم اند و هیچ گونه مسئولیت تاریخی را به سر نمی پروراند و مصروف عیش و نوش اند.... هر حرکت شجاعانه که علیه عناصر محیل و مکار و قدرت پسند چاپلوس که به هر نظام خود را جای میزند و دولت را بدنام می کند برداشته شود گام های مثبت است و مورد حمایت ملت قرار می گیرد در غیر آن عناصر افراطی فرصت طلب در سازماندهی مجدد خویش پشت کار اند و وطن زیبای ما دوباره به جنگ های ویران کن تباه خواهد شد.»

آنانی که از فقر آگاهی و در اثر نیرنگ های جنایت کاران به اینان می پیوندند قابل ترحم و بخشایش اند. ولی اوریا که خود زمانی از «محیل و مکار و قدرت پسند چاپلوس» بودن ستمگران جنگسالار سخن گفته از ماهیت کریه آنان پرده برمی داشت، اما یکباره خواری پیشه کرده به مدافعان پرپاقرص و موزه پاک شان بدل می گردد، به هیچ صورت قابل بخشایش نیست. زیرا، این فرد آگاهانه بر وجدانش پا گذاشته همدست عناصر خاین و آنانی شده است که خود آن وقت هشدار می داد که وطن را «به جنگ های ویران کن تباه خواهد کرد.»

«وظیفه روشنفکران وظیفه‌ی دشوار و غم‌انگیز است. آنان می‌باید راه را برای حکومت خرد و منطق هموار کنند و ناگفته پیداست که باید از پیش، درهم شکستن و مدفون شدن زیر آوار سنگ و سقط همین راه را برای خود به عنوان سرنوشت بپذیرند.»
احمد شاملو

در جوامع استبدادی معمولاً روشنفکران نقش پیشرو و مهمی در آگاهی‌دادن و بسیج مردم علیه خودکامگان و نظام‌های فاسد و پوشالی ادا می‌کنند. متأسفانه در کشور ما جمع وسیع از مدعیان روشنفکری به جبن و ارتداد و در بهترین حالت به نظاره‌گران خنثی مبدل گشته‌اند. آنانی که چهره

روشنفکر به خود گرفته اما در کنار دستگاه پوسیده و دست‌نشانده حاکم و یا باندهای خونخوار از هر جنس قرار می‌گیرند، روشنفکر نه بلکه متفکران ضد‌مردمی و خاین به مردم‌اند.

فکر آن کس که مثل اوریا سخنگوی اتحاد نامقدس سه تشکل منفور و ماورای‌مرتجع چون حزب جمعیت، حزب اسلامی و حزب وحدت اسلامی گردد، هرگز روشن بوده نمی‌تواند و این چنین عناصر نه در خدمت مردم، بلکه در خدمت منافع دشمنان مردم قرار می‌گیرند. در این صورت، در روز دادخواهی ملت از جانبیان ستمگر، متفکران وجدان‌باخته آنان نیز به‌مثابه همدستان پلید شان مورد بازخواست قرار می‌گیرند.

تعهد به مردم و دفاع از آزادی و عدالت از مشخصات بارز روشنفکریست که اوریایا و ده‌ها روشنفکر مشرب دیگر افغانستان در شرایط کنونی متأسفانه با آن بیگانه‌اند. چرا که این لشکر اخته، در برابر این همه رذالت‌ها و حق‌تلفی‌ها و خیانت‌ها و جنایات جاری کلوخ گشته کماکان در مدح قدرتمندان فاسد قلم‌فرسایی و سخن‌فرسائی پیشه کرده‌اند.

ژان پل سارتر می‌گفت، «من در تن همه‌ی مردم رنج می‌کشم، من روی همه‌ی گونه‌ها سیلی می‌خورم، من با مرگ همه‌ی بی‌چارگان می‌میرم.» این حرف شرافتمندانه باید سرمشق هر انسان صادق، باوجدان و رسالتمند باشد در غیر آن به گفته احمد شاملو، «روشنفکر نه بلکه دزدی است که با چراغ آمده‌است.»

نویسنده: پویا

«جزیره داوسون ۱۰»، فلمی از خاطرات یک زندانی دیکتاتوری پینوشه



به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ کودتا نظامی ای مطابق نقشه سی.آی.ای در شیلی صورت گرفت که منجر به سرنگونی دولت منتخب و دموکراتیک سالوادور آلنده و به قدرت رسیدن دیکتاتور فاشیستی به نام آگوستو پینوشه شد که

پیامد آن مستولی شدن جو خفقان و ترور و وحشت در آن کشور بود. بعد از رویکار آمدن نظامیان وابسته به امریکا در شیلی، اعضای کابینه آلنده دستگیر و در اردوگاه کار اجباری جزیره داوسون (جزیره‌ای در جنوب شیلی) زندانی شدند. وزیر داخله، معاون وزیر داخله، وزیر دفاع، وزیر امور خارجه، وزیر معادن، وزیر اقتصاد و دبیر مطبوعات از جمله این زندانیان بودند.

«جزیره ۱۰» نام مستعاریست که از سوی نظامیان پینوشه بر سرجیو بیتار (Sergio Bitar)، وزیر معادن دولت آلنده، در زمان حبس‌اش تحمیل گردیده بود. سرجیو از تجربیاتش در طول حبس کتابی نوشت که فلمنامه فلم «جزیره داوسون ۱۰» (Dawson Isla ۱۰) نیز براساس این کتاب استوار است. این فلم

با کارگردانی «میگل لیتین» (Miguel Littín) ساخته و در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۹، درست ۳۶ سال پس از روزی که دولت متریقی آئنده توسط پینوشه با همکاری دولت امریکا سقوط داده شد، انتشار یافت.



رژیم دیکتاتور پینوشه عامل شکنجه، قتل و به زندان کشانیدن هزاران انسان بی گناه، دگراندیش و آزادی خواه بود، اما این فلم از زندانیانی سخن می گوید که اکثراً مقامات بلندپایه دولت آئنده بودند. اسیران

صحنه‌هایی از کار شاق و بدرفتاری در جزیره داوسون

بی گناهی که پس از کودتا دستگیر شده، با لت و کوب به جزیره داوسون آورده می شوند و هر روز با اضافه شدن به تعداد شان جزیره به زندان بزرگی تبدیل می گردد. نظامیان پینوشه برای از بین بردن روحیه زندانیان و وادار ساختن آنان به تسلیم پذیری و افشای برنامه‌های سری دولت آئنده، اعمال شاق را بالای شان انجام می دادند. اگرچه تصمیم بر این بود تا زندانیان اعدام شوند اما ترس از رسانه‌ای شدن این موضوع و بدنامی بیشتر دولت پینوشه، در انتها دست به چنین کاری زده نشد ولی پسان‌ها با رهایی آنان، اکثر شان به اشکال مرموز سر به نیست شدند.

فلم با صحنه‌ای از انتقال به شیوه وحشیانه زندانیان به جزیره شروع می شود و سخنان یکی از زندانبانان که به جمعی از خبرنگاران حاضر که برای مصاحبه با زندانیان آمده‌اند، آغاز می گردد:

«با آنان [زندانین سیاسی جزیره داوسون] دقیقاً همچون افراد

خود مان برخورد می گردد. کار رضاکارانه [کارهای شاق] برای آنان

بیشتر شکل بازی را دارد، تا از صحت خوب برخوردار باشند.»

ولی یکی از خبرنگاران زن با اجازه زندانبان، سوالی را متوجه خوزه توها،

وزیر وقت سلوادور آئنده که حالا در جمع زندانیان است، می سازد:

«شما برخورد زندانبانان را چگونه ارزیابی می کنید؟»

آقای توها با لحن شجاعانه جواب می دهد:

«فکر می کنم، ما عین شرایط زندانیان اردوگاه‌های کار اجباری

دیگر را داریم.... اگرچه با خانواده‌های مان در ارتباط هستیم ولی نامه‌های ما سانسور می‌شوند.»

زندانیان حرف‌های آقای توها را قطع می‌کند و می‌گوید که آنان کاملاً به کنوانسیون جنیوا وفادار اند، اما تمام زندانیان حاضر در صحنه اعتراض می‌کنند و یکی شان رشته سخن را به دست می‌گیرد:

«این تلاش خود ما بوده که تمام زندانیان زنده بمانند. ما به یکدیگر خود کمک می‌کنیم، ورنه تا به حال همه تلف شده بودند. اگر وضعیت به همین منوال پیش رود، هیچ‌کس زنده نمی‌ماند. هوا سرد است؛ غذای کافی نداریم؛ اکثریت ما مریض هستند و با ما برخورد غیرانسانی می‌شود. آنان ما را می‌کشند، آنان ما را می‌کشند...»

و بعد فلم به جزییات برخوردهای غیرانسانی و تحقیرآمیز با زندانیان می‌رود.



صحنه خیره‌کننده‌ی فلم، به تصویر کشیدن زندانیانی است که برای مجازات به سلول انفرادی خیلی کوچک فرستاده می‌شوند. بعد از رهایی از سلول، یکی از زندانیان شدیداً مورد اختلال روانی قرار

گرفته، به گونه‌ای که همه چیز را معکوس (آسمان را زیر پایش و زمین را بر فرق سرش) می‌بیند. با صدای بلند می‌خندد و فریاد می‌زند که «شما بازنده‌اید و ما برنده! من حالا آزادم و به خانه برمی‌گردم!» این جمله‌ها را تکرار کرده خندان و شتابان به هر سو می‌دود. دستانش را همچون بال‌های پرنده درآورده، در آسمانی که گویا زیر پایش قرار دارد، پرواز می‌کند. شاید کارگردان فلم خواسته ترنم خوش آزادی را در این صحنه بگنجانند.

زندانیان با وجود وضعیت اسفناک در زندان خاطرات شان را با رسامی‌ها و نوشته‌ها روی کاغذ با پنبسلی، که به مشکل به آن دست می‌یافتند، ثبت می‌کردند. در کنار آن کورس‌هایی برای بلندبردن سطح آگاهی شان راه‌اندازی

می کردند، محافل برگزار می کردند و سرود می خواندند.



در فرجام، اردوگاه کار اجباری جزیره دوسون در اواخر ۱۹۷۴ بسته شد. ولی تعدادی از این زندانیان پس از انتقال شان از زندان به اشکال مرموز به قتل می‌رسند؛ ترور می‌شوند؛ در اثر مریضی می‌میرند و یا در تبعید به سر می‌برند. فلم با پخش آخرین نطق سلوادر آینده پایان می‌یابد.

سرنوشت بعضی از زندانیان پس از انتقال شان از زندان:

خوزه توها (José Tohá) وزیر داخله دولت آینده به سانتیاگو انتقال داده می‌شود. بالاخره جسد به دار آویخته‌شده وی در ۱۵ مارچ ۱۹۷۴ در الماری لباس شفاخانه‌ای که در آن

این فلم را از اینجا دونلود کنید.
<https://kickass.so/dawson-isla-10-i1365470>

بستری بود، یافت می‌شود. ادعاها بر این است که او به دلیل رنج از افسردگی عصبی و اثرات روانی جسمانی خودکشی کرده، اما فامیلش این ادعاها را هرگز قبول نکردند و مدعی اند که توها به قتل رسیده‌است.

اورلاندو لیتیلایر (Orlando Letelier) وزیر دفاع دولت آینده در ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۶ توسط افراد پینوشه در واشنگتن با انفجار موتر بمب گذاری شده ترور شد.

اوسوالدو پوشیو (Osvaldo Puccio) یکی از اعضای حزب سوسیالیست شیلی بود که به تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۸۱ در شهر برلین - آلمان در تبعید درگذشت. پدر وی منشی شخصی سالوادر آینده بود.

کلدومیرو المیدا (Clodomiro Almeyda) که از ۱۹۷۰ الی ۱۹۷۳ به عنوان وزیر امور خارجه ریاست جمهوری آینده خدمت کرده بود، بعد از مریضی طولانی به تاریخ ۲۵ آگست ۱۹۹۷ درگذشت. او یکی از اعضای برجسته حزب سوسیالیست شیلی بود.

نویسنده: کزار

نامه‌ای از «جامعه‌ی زنان آزاد شرق کوردستان» به بخش زنان حزب همبستگی



به زنان مبارز راه آزادی،
پشتیبانی از خلق کوبانی
و هم‌صدایی خلق افغانستان
و مخصوصاً زنان مصمم،
با اراده و مبارز که در شهرهای
مختلف با روحی سرشار از
شور انقلابی به میدان‌ها آمدند
و نفرت و انزجار خود را از

نظام سرمایه‌داری جهانی و مزدوران آنان که داعش و استعمارگران منطقه
می‌باشند، نشان دادند. این هم‌صدایی از طرفی ما را به وجد آورد و از طرفی
دیگر همبستگی و روح آزادی‌خواهی خلق‌ها و زنان را به ما نشان داد و پیامی
نیز به نظام سرمایه‌داری جهانی و استثمارگران بود که روح آزادی و مقاومت
در میان خلق افغانستان و زنان این دیار زنده و پویاست. این نیز ما زنان کورد را
بیش از پیش به مبارزه و تلاش جهت کسب آزادی دلگرم‌تر نمود. زنان کوبانی
که اکنون سمبل مبارزه بر ضد هر نوع نظام ضعیفه‌سازی و به بردگی کشاندن
زنان و سرزمین‌های شان می‌باشند برای همه‌ی ما زنان خاور میان مایه‌ی افتخار
می‌باشند. ما زنان کورد نیز به زنانی همچون شما که صدای آزادی‌خواهی خود

را بلند کرده و از مقاومت کوبانی پشتیبانی می کنید، می بالیم. آشنایی با زنانی نظیر شما که در منطقه به مبارزه در راه آزادی و دموکراسی می پردازند، برای ما بسیار امیدبخش است. همچنان که شما نیز آگاه هستید، روزگارانی زنان و مردان این دیار (خاورمیانه ای که پهنایی به اندازه ی کوردستان تا افغانستان دارد) آزاد می زیستند. جامعه با ظلم و بردگی بیگانه بود. پس از هزاران سال، حاکمیت و طمع قدرت طلبانه ی مرد، نظام زندگی آزاد و دموکراتیک را تخریب نمود. نظام قدرت از طریق مرد، خود را حاکم گرانید و زنان را به سلطه ی خویش درآورد. مرد نیز در نظام سلطه گری که خود آن را بنیان نهاد، تمامی ارزش های انسان ای را که جامعه ی آزاد آفریده بود، رفته رفته بلعید. بعدها نظام مردسالار، تمامی جامعه را به بردگی کشاند و نظام طبیعی جامعه را دچار تخریب نمود.



زنان مبارز کوردستان علیه رژیم منغور جمهوری اسلامی ایران سلاح گرفته و به مبارزه ادامه می دهند.

همچنان که نظام مردسالارانه، آفریننده ی این هیولاست در منطقه ی خاورمیانه نیز رژیم واپس گرای ایران نمودی از سیستم است که هر روز و هرآن زنان و مردان شرافتمند و مبارز راه آزادی را به خاک و خون می کشد. پیکارگران راه آزادی توسط استعمارگران بدون رعایت هیچ مبادی اخلاقی، با دشوارترین شکنجه ها روبه رو می گردند؛ مورد تجاوز قرار می گیرند؛ با زهر کشته می شوند و به دار آویخته می شوند.

همچنان که شما نیز می دانید، این سرزمین همان مکانی است که سهم

به‌سزایی در آفریدن ارزش‌های انسانی داشته و مهد مبارزه در راه آزادی است. از همین رو، این دیار شایسته‌ی آن نیست که با هیچ نوع اشغال و استعمار و واپسگرایی مواجه گردد. مستحق سلطه و ظلم نیست. روا نیست که خلق‌هایش مورد شکنجه و بردگی قرار گیرد. مستحق مجازات چوبه‌ی دار و سنگسار نیست. یعنی تنها چیزی که شایسته‌ی این سرزمین است، آزادی است.

ما نیز همچون شما، زنانی هستیم تشنه‌ی آزادی. زنانی هستیم با این اندیشه که: این سرزمین، تنها مستحق آزادی‌ست و بس. دردهایمان، اشک‌هایمان، فریادهایمان یکی‌ست. آرزوها و امیدهایمان مشترک است. ممکن است ما در کوردستان و شما نیز در افغانستان باشید حتا ممکن است که از لحاظ مکانی هزاران کیلومتر بین‌مان فاصله باشد اما ما می‌دانیم که از یکدیگر دور نیستیم! بین‌ما، فاصله‌ای معنوی موجود نیست. چون ما زنانی هستیم که در مبارزه برای تغییر سرنوشتی هستیم که از سوی نظام مردسالاری و سلطه‌گرا بر ما تحمیل گشته‌است. زنانی هستیم که مسایل مشترکی، ما را می‌آزارد و مبارزات

مشترک‌مان، ما را مسرور می‌سازد. زنانی هستیم که راه آزادی را انتخاب کرده‌ایم و در برابر بردگی به قیام برخاسته‌ایم. زنانی هستیم که اگر پیکرهایمان تکه تکه گردد، با سخت‌ترین شکنجه‌ها رویاروی مان شویم و به چوبه‌ی دار مان نیز بکشند، هرگز از مبارزه در مسیر آزادی خود دست نخواهیم کشید. آزاده زن کورد شیرین علم‌هولی (روناهی) یکی از چنین زنانی است. مقاومت شیرین و سه تن دیگر از هم‌زمانش (فرزاد کمانگر، علی حیدریان و فرهاد و کیلی)، ظلمتی



شیرین علم‌هولی، زن مبارز کورد که در ۱۹ ثور ۱۳۸۹ توسط رژیم پلید ایران یکجا با فرزند کمانگر و سه هم‌بند دیگرش اعدام شد.

را که رژیم ایران بر جامعه گسترانیده بود، در خود فرو بلعید. ظلمتی را که بر روی جامعه سایه افکنده بود، درهم شکست. سیمای شاید، توطئه‌گر و ظالم سیستم را از هر جهت رسوا نمود. مقاومت روناهی و رفقاییش، بنیان

رژیم واپس گرای جمهوری اسلامی را به لرزه درافکند. همچون گفته‌ی زنان افغانستان، رژیم را به پرتگاه کشاند. در صفوف مبارزات مان صدها زن و مرد مقاوم در حال فعالیت‌اند. سال‌هاست که هزاران زن کورد در برابر ظلم و ظالم جنگیده، مقاومت نموده و به صفوف شهدا پیوسته‌اند. هزاران تن از آنان زندانی گردیده و مقاومت می‌نمایند. هزاران نفر نیز اسلحه بر دوش، در کوهستان‌ها مشغول پیکارند.

ما به عنوان «جامعه‌ی زنان آزاد روزهلات (شرق) کوردستان - کزار» (KJAR)، با این هدف که زن سازماندهی‌شده و آزاد، به معنای جامعه‌ای سازمان‌یافته و آزاد می‌باشد در راستای نهادینه‌نمودن پارادیم جامعه‌ی دموکراتیک، اکولوژیک و آزادی‌خواهی زنان، مبارزه می‌کنیم. با کسب چنین بینش و آگاهی‌ای جهت سازماندهی و ایجاد جامعه‌ای اخلاقی-سیاسی تلاش نموده و بر این مبنا در برابر ذهنیت مردسالارانه، اقتدارگرا و دولت‌گرایی که خشونت و نسل‌کشی را بر ما زنان تحمیل می‌کنند، با شالوده‌ی قرارداد

**زنانی هستیم که اگر
پیکرهایمان تکه تکه گردد،
با سخت‌ترین شکنجه‌ها
رویاروی مان شویم و
به چوبه‌ی دار مان نیز
بکشند، هرگز از مبارزه در
مسیر آزادی خود دست
نخواهیم کشید.**

حیات آزاد و نهادینه‌نمودن خط مشی‌هایی زنان مبارزه‌ای نظام‌مند و مستمر را در پیش می‌گیریم. سازماندهی کنفدرال همه‌ی زنان را بسط و گسترش داده و در راستای آزادی زنان، تشکیل ملت دموکراتیک را امری ضروری می‌دانیم. تفاوت‌مندی‌های هویتی، فرهنگی، باورداشتی و... را همچون غنای تاریخی جوامع دانسته و بر مبنای نیاز تمامی

اقشار جامعه و افرادش سازماندهی داتی و مشارکتی دموکراتیک را گسترش می‌دهیم. هم در برابر حاکمیت مرد، مبارزه‌ی آزادی زن را به پیش می‌بریم و هم در برابر نماینده‌ی این ذهنیت که نظام‌های سلطه‌ی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌باشد. بر این باوریم که زنان می‌توانند در خاورمیانه با پیشاهنگی خود حیاتی آزاد در خاورمیانه‌ای دموکراتیک را بیافرینند. در این راه مبارزه‌ای نستوهانه می‌نماییم و در این مورد از بذل هر تلاش و دادن هر بدیلی دریغ نمی‌ورزیم. ما همانند جامعه‌ی زنان آزاد روزهلات کوردستان کزار در صدد آن هستیم تا مبارزه را به چنان سطحی برسانیم که هر زنی بتواند ذهنیت جامعه‌ی مردسالارانه را آنالیز کند و با اتکا به شناخت فلسفه و ایدئولوژی‌های زن،

در عرصه‌ی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به هویتی آزاد دست یابد. از طریق فعالیت در این راستا مشکلات اجتماعی موجود را به‌طور ریشه‌ای چاره‌یابی خواهیم نمود. بر این مبنا، رسیدن به سیستمی مستقل و ویژه برای تمامی زنان، یکی از مهمترین اهداف ما می‌باشد. از سوی دیگر ما برای چاره‌یابی مشکلات در عرصه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... تمامی زنان را گرد هم آورده و سازماندهی می‌نماییم.

ما نیز همچون شما در همین منطقه‌ی خاورمیانه زندگی کرده و مبارزه می‌نماییم. از کوردستان گرفته تا افغانستان هر روز در این سرزمین، اشک و خون می‌بارد. در میهن مان روز به روز خشونت علیه زن و جامعه مان بیشتر می‌شود از این رو مقاومت مان راسخ‌تر و عظیم‌تر می‌گردد. دل‌هایی که در سینه‌ها برای آزادی می‌تپند، اگر مبارزه‌ای عظیم صورت گیرد، در سنگر مقاومت همدیگر را باز خواهند یافت.

آنچنان که باید شما را از نزدیک نمی‌شناسیم اما می‌دانیم که دل‌های مان برای یک هدف مشترک که آن هم آزادی‌ست می‌تپد. احساسات زنان از یکدیگر دور نمی‌باشند. حتا اگر زنان مناطق جداگانه‌ای نیز باشیم، زبان دل‌های مان یکی‌ست. این زبان می‌تواند ما را به همدیگر رسانده و به هم بشناساند. می‌خواهیم از نزدیک با شما آشنا شویم. خود را نیز به شما بشناسانیم. بر این باوریم که با شناخت همدیگر، می‌توانیم مبارزه و فعالیت مشترکی را به پیش ببریم.

زنان می‌توانند با پشتیبانی معنوی و فکری و سازماندهی‌شده از همدیگر، مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی خود را تقویت نمایند. از صمیم دل بر این باوریم و برای رسیدن به چنین خواسته‌هایی با پشتکار هر چه بیشتر با جان و دل تلاش خواهیم کرد.

برای مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی شما آرزوی موفقیت داریم.

به امید آزادی همه زنان و انسانیت!
با سلام و درود انقلابی!

نویسنده: فرزاد

صلح و ادبیات نوبل، جوایز آلوده و رسوا



الفرد نوبل، کیمیادان سویدی صاحب کارخانه اسلحه‌سازی بود که در زمان حیاتش اختراعات زیادی را در این زمینه به ثبت رسانید و مشهورترین آن اختراع دینامیت است که انسان‌های زیادی را به کشتن داد. در سال

۱۸۸۸ یک روزنامه فرانسوی به اشتباه خبر مرگ او را پخش نموده، نوشت: «فرشته مرگ مرده‌است، دکتر آلفرد نوبل، فردی که برای ایجاد راهی برای کشتن افراد بیشتر در زمان کمتر ثروتمند شده بود؛ دیروز فوت کرد.» این خبر نوبل را تکان داده خواست کاری کند که بعد از مرگ به نیکی یاد شود. او در وصیت‌نامه‌ای که به تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۸۹۵ نوشت، بخشی از سرمایه خود را برای جایزه سالانه در پنج رشته اختصاص داد.

در خصوص جایزه صلح نوبل، در وصیت او می‌خوانیم: «به کسی داده شود که بهترین یا بیشترین کوشش را در راه برادری ملل یا انحلال یا کاهش ارتش‌ها یا تشکیل و ترغیب کنفرانس‌های صلح کرده باشد.»

جایزه صلح نوبل امسال به ملاله یوسفزی و کایلاش ساتیارتی داده شد. آیا واقعا ایندو انتخاب مناسب برای دریافت آن بودند و کاری برای صلح جهانی نموده‌اند؟ پروفیسور پیترباوفو در مقاله‌ای تحت عنوان «سیاست کثیف جایزه صلح نوبل» که در روزنامه روسی «پراودا» به تاریخ ۲۳ اکتوبر ۲۰۱۴ به نشر رسیده، می‌نویسد:

«نکته اینجاست که ملاله یوسفزی و کایلاش ساتیارتی در طول عمر شان کدام کار درخوری برای جهان انجام نداده‌اند، ازینرو تفویض جایزه صلح نوبل ۲۰۱۴ به اینان مسخره کردن بی‌طرفی آن و سیلی‌ای به روی صلح جهانی است. ملاله می‌شد برای جایزه "آموزش و پرورش" و ساتیارتی برای جایزه نوبل "لغو بردگی" کاندید گردند، اما اینان مستحق جایزه "صلح" نوبل نیستند... چرا کمیته نوبل ناروی جایزه را به دو فردی داد که هیچ خدمتی برای خلع سلاح و صلح جهانی انجام نداده‌اند؟»

جایزه صلح و ادبیات نوبل، جوایز کاملاً سیاسی و آلوده‌اند که بحث‌های جدی روی نامستحق بودن اکثر کسانی که برنده آن اعلان می‌شوند، وجود دارد.



اهدای جایزه صلح نوبل به بارک اوبامای جنگ‌افروز توسط کارتون‌نویست‌های زیاد جهان به تمسخر گرفته شد. (کارتون‌نویست: رودریگو)

کشورهای بزرگ امپریالیستی شدیداً در آن دخالت داشته، طبق سیاست‌های شان تلاش می‌کنند آن را به افراد مورد نظر شان بدهند که از شهرت و اعتبار آن به نفع برنامه‌های جنایت کارانه نظامی و اقتصادی شان سود برند.

مایکل نوبل، نواسه برادر آلفرد نوبل نیز در مقاله‌ای در روزنامه نارویژی Aftenposten در ۹ دسامبر ۲۰۱۱ اعتراض نمود که این جایزه سیاسی شده است و کمیته صلح نوبل اکثراً طبق وصیت نوبل عمل نمی‌کند.

اگر این جایزه واقعی طرفانه می‌بود، به حق که امسال شیرزان کوبانی شایسته دریافت آن بودند که در برابر بربر صفت‌ترین نیروی قرن، که تهدید جدی به انسانیت محسوب می‌گردد، قهرمانانه سینه سپر کردند و بر پوزه آن کوبیدند. این جایزه باید به یکی از این زنان داده می‌شد که با مقاومت حماسی شان در برابر وحشیان «داعش» برای زندگی بهتر و برای صلح، جهان را متحیر ساختند.

در لیست برندگان صلح نوبل جنایت کاران و چهره‌های منفوری چون مناخم بگین، هنری کیسینجر، اسحاق رابین، اواما، شیمون پرز، جیمی کارتر، کوفی عنان، ال‌گور، روزولت، لخ‌والسا، گرباچوف، اتحادیه اروپا و غیره جا دارند. با معرفی فقط دو تن از چندین ستم‌کار که جایزه صلح نوبل را دریافت نموده‌اند، می‌بینیم که کمیته نوبل، تا چه حد از وصیت نوبل عدول ورزیده، این جایزه را به جنایت کاران جنگی داده است: مناخم بگین:

بگین، صدراعظم اسرائیل در ۱۹۷۷، یکی از قاتلان مشهور ملت مظلوم فلسطین است. بگین در شانزده سالگی به سازمان تروریستی «بتار» پیوست. یک سال بعد، به علت نشان دادن سبعیت در آدم‌کشی فرمانده این سازمان بدنام شد. در ۱۹۴۲، با گروه تروریستی یهودی به نام «ایرگون» پیوست، سازمانی که در لیست گروه‌های تروریستی انگلیس نیز جا داشت. در ۱۹۴۸، زمانی که او رهبر «حزب آزادی» بود برخی روشنفکران یهود از جمله هانا آرنت و آلبرت آینشتاین در نامه سرگشاده‌ای به «نیویارک تایمز» او را رهبر حزبی خواندند که در سازماندهی، روش‌ها، فلسفه سیاسی و خواسته اجتماعی مشابه حزب نازی فاشیست‌های هیتلری عمل می‌کند.

کمیته صلح نوبل با آگاهی از سوابق فاشیستی بگین و نقش او در جنایت و ستم نسبت به مردم فلسطین در ۱۹۷۸ جایزه صلح را به وی داد. اسحاق رابین

و شیمون پرز دو رهبر فاشیست دیگر اسراییل نیز از برندگان این جایزه اند. هنری کیسینجر:



جایزه نوبل به اتحادیه اروپا (کارتون‌نویست: کارلوس لاتوف)

کیسینجر، دیپلمات معروف امریکایی، مشاور امنیت ملی دولت امریکا و وزیر امور خارجه دوره نکسون (۱۹۷۳-۱۹۷۷) بود که بین سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۷ در عرصه سیاست خارجی جنگ‌افروزانه امریکا نقش برجسته داشت. بمباردمان کامبوچ، جنگ ویتنام، جنگ هند و پاکستان، کودتا نظامی علیه دولت‌های دموکراتیک در شیلی و

چندین کشور دیگر امریکای لاتین و غیره واقعات خونین جهانی همه تحت نظر و طبق سیاست راهبردی‌ای انجام پذیرفت که کیسینجر در آن نقش مرکزی داشت. کیسینجر تا امروز در پس پرده از جمله مشاوران کاخ سفید بوده، در باره جنگ‌های جنایت کارانه امریکا در عراق، افغانستان، لیبی، اکراین، سوریه و غیره مناطق جهان خط تعیین می‌کند.

در سال ۱۹۷۳، درحالی‌که جنگ موخس امریکا علیه مردم ویتنام ادامه داشت، مذاکرات میان کیسینجر و «له دوک تو» (دیپلمات ویتنامی و از اعضای ارشد حزب کمونیست ویتنام) منجر به امضای «معاهده صلح پاریس» گردید، معاهده‌ای که هیچ‌گاه جامه عمل نپوشید. به این بهانه، کمیته نوبل، کیسینجر و دوک تو را برنده جایزه صلح نوبل ۱۹۷۳ اعلام نمود. دوک تو دریافت این جایزه ابا ورزیده، در نامه‌ای نوشت:

«از امضای موافقتنامه پاریس تا کنون، دولت امریکا و اداره سایگون به نقض موارد کلیدی این موافقه ادامه می‌دهند... صلح

واقعی تا کنون در ویتنام جنوبی متحقق نگردیده است. بنابر این برای من ممکن نیست که جایزه صلح نوبل سال ۱۹۷۳ را بپذیرم... زمانی که به معاهده صلح پاریس احترام گذاشته شد، سلاح‌ها خاموش شدند و صلح واقعی در ویتنام جنوبی برقرار گردید، آن زمان می‌توانم روی پذیرش جایزه غور نمایم.»

با تفویض جایزه صلح به کیسینجر، برای نخستین بار در تاریخ جایزه نوبل، دو تن از اعضای گزینش این کمیته به رسم اعتراض استعفا دادند. در عین زمان این عمل با اعتراضات وسیع در سراسر جهان همگام گشت و از جمله شصت دانشمند از پوهنتون‌های هاروارد و MIT آمریکا در نامه‌ای آن را محکوم کردند.

هیوارد زین، تاریخ‌نویس و نویسنده برازنده آمریکا، ضمن محکوم نمودن اعطای نوبل به جنایت کاران جنگی و دشمنان صلح در جهان می‌نویسد: «کمیته نوبل صلح باید کنار رفته و وجه هنگفت‌اش را به یک سازمان جهانی صلح بسپارد که مقهور ستاره‌سازی و تبلیغات نشده و در کی از تاریخ داشته باشد.» جایزه ادبیات نوبل نیز به صورت افتضاح آمیز عمدتاً به همان‌هایی داده شد که به قول احمد شاملو «بهترین انشای سال در مورد غرب» را نوشتند. بخصوص در اوج «جنگ سرد» این جایزه به نویسندگانی تعلق گرفت که

آثار شان برای غرب خوراک تبلیغاتی مناسبی فراهم می‌ساخت. مثلاً آلکساندر سولژنتسین، نویسنده روسی در ۱۹۷۰ برنده جایزه ادبیات نوبل اعلان گردید چون غرب از آثار او به نحوه گسترده جنگ تبلیغات علیه شوروی و سیاست «استالین‌زدایی» سود

می‌برد.

ژان پل سارتر: «جایزه نوبل به‌طور عینی امتیاز ویژه نویسندگان غرب و یا یاغیان شرق تلقی می‌شود.»

در ۱۹۶۴، ژان پل سارتر

نویسنده و روشنفکر برجسته فرانسه برنده جایزه ادبی نوبل اعلان گردید اما او از دریافت این جایزه امتناع ورزیده در بخشی از نامه‌ای که به کمیته نوبل



فرستاد، نوشت:

«جایزه نوبل به طور عینی امتیاز ویژه نویسندگان غرب و یا یاغیان شرق تلقی می شود. مثلا این جایزه به پابلو نرودا، که



از بزرگ ترین شاعران امریکای جنوبی ست، داده نشد.... نویسنده ای که امتیازی از این نوع را می پذیرد، خود و نیز مجمع یا موسسه ای را که به او این افتخار را می دهد، متعهد می کند.... نویسنده هرگز نباید این اجازه را بدهد که به یک "مقام رسمی" تبدیلیش کند. هرچند این کار، هم چون مورد من، به صورتی آبرومند انجام پذیرد.»

ادوارد سنودن با قبول ریسک بزرگ، میلیون ها سند اشد محرم دولت امریکا را افشا نموده از مقیاس تجسس های باورنکردنی نهادهای استخباراتی آن کشور در زندگی مردم سراسر جهان پرده برداشت. او از سوی نهادهایی برای صلح نوبل امسال کاندید شده بود، اما برایش داده نشد چون قرار نیست این جایزه به منتقدان نظام امپریالیستی تفویض گردد. این درحالیست که او قبلا جوایز «صلح اشتوتگارت»، «حقوق بشر سویدن»، «نوبل آلترناتیو»، «سام ادمس»، «افشاگران آلمان» و غیره را به خاطر تاثیر عمیقی که کار جسورانه اش در عرصه جهانی داشت، به دست آورد.

کسانی نیز بوده اند که با دریافت جایزه، آن را موقع مناسب برای افشای دولت های چپاولگر و تشریح سیاست های پیشرو شان دانسته اند. به طور مثال

در سال ۲۰۰۵ نویسنده انگلیس، هارولد پینتر برنده جایزه ادبیات نوبل گردید. او با دریافت جایزه، پیامی فرستاد که طنین جهانی داشت و طی آن غرب و بخصوص دولت های انگلستان و امریکا را به خاطر سیاست جنگ افروزان شان مورد انتقاد جدی قرار داده، افشا نمود. در بخش هایی از پیام آگاهی بخش او می خوانیم:

«...برای حفظ قدرت می بایست انسان ها در بی تفاوتی و ناآگاهی بسر برند، می بایست در نادیده گرفتن حقیقت زندگی کنند، حتا در نادیده گرفتن حقیقت زندگی خودشان. بنابر این ما در محاصره ای

شبکه‌ی تارهایی تنیده از دروغ هستیم و از آن تغذیه می‌کنیم. پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده از هر دیکتاتوری نظامی دست‌راستی در جهان پشتیبانی کرد، در بسیاری موارد خود آن‌ها را روی کار آورد. من اشاره می‌کنم به اندونزی، یونان، اوروگوئه، برزیل، پاراگوئه، هائیتی، ترکیه، فیلیپین، گواتمالا، السالوادور، و البته شیلی. باعث و بانی موج ترور و وحشت در شیلی امریکا بود، جنایتی را که هرگز نمی‌توان تظہیر کرد و بخشود.

ما برای مردم عراق شکنجه، بمب‌های خوشه‌ای، اورانیوم خالی‌شده، کشتار بی‌شمار، انهدام بی‌منطق و بی‌هدف، فلاکت، حقارت و مرگ آوردیم و نامش را می‌گذاریم "ارمغان آزادی و دموکراسی برای خاورمیانه".

آدم باید چند انسان را بکشد تا به‌عنوان قاتل گروه‌های انسانی و جنایت‌کار جنگی واجد شرایط شود؟ یک‌صد هزار؟ به نظر من وقتی که "بیش از حد لازم" بکشد. از همین رو، به منظور اجرای عدالت، بوش و بلیر باید در دادگاه جنایی بین‌المللی محاکمه شوند. برای بوش و بلیر مرگ چیزی حساب نمی‌شود و این حرف‌ها پیش پا افتاده است. پیش از آغاز مقاومت مردم عراق، دست کم صد هزار عراقی بر اثر بمب‌ها و راکت‌های امریکایی کشته شدند. آنان انسان به حساب نمی‌آیند. مرگشان وجود ندارد. آن‌ها جای خالی و نانوشته در یک متن هستند. آن‌ها حتا به‌عنوان کشته به ثبت نرسیده‌اند. "اجساد را ما نمی‌شماریم"، این را جنرال امریکایی، تامی فرانکس، گفت.

متأسفانه در مورد ملاله یوسفزی و کایلاش ساتیارتی به نظر می‌رسید که حتا متن سخنرانی‌های شان دیکته‌شده بود و نکته قابل غور و افشاگری در خود نداشت.

البته برای ما افغان‌ها تنها همین نکته هم می‌تواند بی‌اعتباری جایزه صلح نوبل را اعلان نماید که حتا احمدشاه مسعود، متهم به موارد وحشتناک جنایات جنگی و ستم نسبت به مردم ما، و سیما سمر عضو مرکزیت حزب جنایت‌کار وحدت اسلامی از جمله کاندیدان این جایزه بوده‌اند.

نشریات «حزب همبستگی افغانستان» را در کابل و ولایات از آدرس های ذیل به دست آورده می توانید:

ننگرهار

شهر جلال آباد، چوک تلاشی،
مقابل گمرک کهنه
غرفه فروش اخبار و مجلات
جمیل شیرزاد

و
ولایت ننگرهار، ولسوالی خيوه،
کتابفروشی سیار

فراه

ولایت فراه، کتابفروشی عزیزی،
واقع ناحیه سوم، مقابل
لیسه نفیسه توفیق میر زایی

غزنی

ولایت غزنی، بازار سنگماشه،
سرجوی حوزة، کتابفروشی صبا

بدخشان

دشت شهدا، مقابل تربیه معلم
قرطاسیه فروشی ضیایی

کابل

نمایندگی انجمن نویسندگان
افغانستان
جوار پارک تیمور شاهی
و
چهار راهی صدارت، شرکت کتاب
شاه محمد

هرات

شهر هرات، جکان غوند یازده،
مقابل مکتب متوسطه خلیل الله
خلیلی، کتاب و قرطاسیه فروشی
عبدالجبّار "یعقوبی"

کندز

جاده ولایت،
قرطاسیه فروشی محمد هارون

کنر

ولایت کنر، چغانسرای،
سرک قومندانی،
کتابفروشی احمد ظاهر

تخار

تالقان، فوتوکاپی آمو، نجیب الله
رحیمی بندر بدخشان، مقابل فوائد
عامه، دوکان نمبر ۱۰

بلخ

شهر مزار شریف، چهارراهی بیهقی،
پوسته خانه شهری
کتاب فروشی عبدالغفور عرفانی
کتاب فروشی عبدالرازق انصاری
و
چهارراهی بیهقی،
مقابل نشنل بانک پاکستان،
کتاب فروشی فیروز

هموطنان درد دیده،

اگر خواهان افغانستان مستقل، آزاد و دموکرات هستید؛ اگر آرزوی سربلندی افغانستان و آسایش مردم مظلوم ما را به دل دارید؛ اگر می‌خواهید علیه جنایات و خیانت‌های اشغالگران و نوکران میهن‌فروشش نقشی ادا کنید، به «حزب همبستگی افغانستان» پیوندید و در تکییر و پخش نشریات حزب تان هرچه بیشتر و وسیع‌تر بکوشید!

آدرس: پست بکس شماره ۲۴۰، پسته خانه مرکزی
کابل - افغانستان

موبایل: 0093-700-231590

ایمیل: info@hambastagi.org

سایت: www.hambastagi.org

فیسبک: FB.com/Afghanistan.Solidarity.Party

facebook.com/hambastagi

تویتر: twitter.com/hambastagi

یوتیوب: youtube.com/AfghanSolidarity

«حزب همبستگی افغانستان» برای پیشبرد فعالیت‌هایش به حق‌العضویت اعضا و اعانه‌هواداران و دوستدارانش اتکا دارد. با کمک‌های نقدی تان ما را یاری دهید:

Azizi Bank

Koti-e-Sangi Branch, Kabul, Afghanistan

Name: Sayed Mahmood

Account No: 001903204644917

THE Voice of Solidarity

(HAMBASTAGI GHAG)

A Monthly Publication of the Solidarity Party of Afghanistan

27

JANUARY
2015

The Ledger (May 4, 1980)

Afghan rebels ambushed and killed or captured several members of Afghanistan's national field hockey team,

The Tuscaloosa News (July 20, 1980)

The attackers singled out the athletes, returning from competition in a neighboring Soviet Central Asian republic, and fired on the 18-member team, the report said. Some athletes were reported injured, a few escaped and the rest either were killed on the spot or taken prisoner

LODI News (July 16, 1980)

They said the bus in which 22 field hockey team members and three other passengers were riding was attacked by gunmen on April 24 as they returned from a goodwill tour of the Soviet Union.

جزيیات غم انگیزترین حادثه
در تاریخ ورزش افغانستان

صفحه ۱۲



قیمت: ۲۵ افغانی